

جونک (مارسی۔ پشتو۔ اردو)

میاں حسیب کل بن ضمیر کل کالاجیل
۲۲ محرم ۱۲۹۳ھ در زیارت کالاکا صاحب

اس مجموعہ میں مختلف رسائل اور مختلف شعراء کا ملام اور مختلف
طبی نسخے درج ہیں۔ مثلاً قصہ اصحاب کعبہ، رسالہ ملا معین الدین
اخونزادہ، صحابہ ثاقب از امیر افغانستان شیر علی خان،
استعار مفتی، مثنیٰ سعیدی، مثنیٰ تبریزی، شعیب، خوشاب، محمد خان
معجزات نبوی، معروف المذاهب۔

صفحات : 125
تقطیع : 30x17 سنٹی میٹر

91876

فان قيل اذا ما ابن ادم في اي موضع
 يكون ايمانه وذهب مع الروح ام بقي مع الجسد
 ولو ذهب مع الروح يكون الجسد خاليا عن الايمان ولو بقي
 الجسد يكون الروح خاليا عن الايمان قلنا الايمان يكون مع الروح
 ولكن لا ينقطع نوره من الجسد فيكون في الجسد والروح والنور عموما
 النور مثل القمر لا يقطع في السماء فيكون ضوءها لا ينقطع في الارض
 الخلاق والجواب الآخر الايمان قوله لا اله الا الله محمد رسول
 الله لا اله الا الله لذهب مع الروح ومحمد رسول الله
 بقي مع الجسد

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 اجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 اجمعين

اینکه گفتند در این روز
باین گفتند که در این روز
انقدر در این روز
باین گفتند که در این روز
باین گفتند که در این روز

و هیچ کاری نشود او نبرد و او صدمت او را الواحید کرد
مدتی برین نوع بگذشت دوری ملک را برکشید
بود روی از ملک و هم آمد و نام او در که خراج هفت ساله
پارک را در بعزت و گرنه کرب هفت باشد که اینک از آمد
ایم چون ملک را نام نام بخواند سخت غمناک گشت و در
فکر نشسته بود که چه تدبیر کنم پس قیاس بر عادت قدیم خود
آمد پیش ملک سلام کرد ملک جواب بیک نازداد قیاس
دل بستند گفتند یا ایها الملک از اقدون میجوگرانی بتو
داد که جواب سلام من بکنور از بگفتند ملک گفت معذور دارم
که دل تنگ بودم مرا غم پیش آمده است دقتاوسل گفت
یا ای ملک ما نمیگویم که تدبیر آن کار کنم ملک گفت که با پادشاه روم
نامه بدینجهول فرستاده است که خراج هفت ساله بفرست
و گرنه کرب هفت باشد در تعجب و کتر مانع ام که پدران
خراب ملک روم هرگز نداده اند از من غمناک شد ام
دقتاوسل رهنی خدمت بگوید و گفت یا ایها الملک هیچ غم
مخورد اند و همگین مباحش بفرمائید آن جمله سیاه را بر من
عرض دهند بفرمود تا جمله لشکر بدقتاوسل عرض دادند
از عهد هزار بار دو از ده هزار بار اختیار کردند و بفرمود

کادیا برود
شما را از این بگویم که هرگز از روم
فغانیها با پادشاه راهشان
را رسید که ملکشان را
کوسل است ملک روم فرمود تا
گردد ایندو هفت صد هزار
شما را از این بگویم که هرگز از روم
فغانیها با پادشاه راهشان
را رسید که ملکشان را
کوسل است ملک روم فرمود تا
گردد ایندو هفت صد هزار

فانک از این
رستم از آن
رستم از آن
رستم از آن
رستم از آن

از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود

دقیقا نوش سپاه روم را بر زمین داد و ملک و مملکت و غیرت
و بی اندازش یافت چنین ملک م برود و در یافت نامه بیکبار فرستاد
آمد و ام و لشکر روم ستم را شکست داده ام و ملک و مملکت را
باید که چون نامه مارا بخوانی خراج هفت سکه بپس بفرستی و گرنه حمله
آراسته باش تا بیایم و با تو پیمان کنم که با ملک و مملکت ام چون نامه
بیکبار رسید از کار دقتا نوش بخیر و متعجب ماند و امر او وزیر را جمع کرده
نظر کنید که نامه معنی نوشته است نگاه ملک اس زود بر حاکم و لشکر
راست کرد و یک منزل از شهر بیرون فرود آمد لشکر را عرض کرد
صد و هشتاد هزار سوار گرد آمد بودند چون کوچ بکوی بروم رسید نامه
بر دقتا نوش فرستاد که ای ملک این مملکت از اقبال من یافتی و گرنه تو
بودی که پیش پای تخت نشین میکردی اینک آمد ام تا آن دمار از نهاد
تو بر آردم چون قاصد نامه بر دقتا نوش رسید چشم آلوده شد و بفرمود
آن لشکر را عرض کند پیش دقتا نوش صد هزار سوار برگزیده
پیش ملک رس آمد و صفها آوردستند و جنگ آغاز نهادند از
لشکر مارا ش خصومت دادند دقتا نوش ملک اس بگریخت و گریخت
و از بیخه ملک اس غنیمت گرفت پس دقتا نوش مملکت روم
بنفشست و یک شهر بنا کرد که آن را آنسوس نام نهاد و در آن
بود او آباد کرد و گوشه ای برای خود ساخت چنانچه فرستاد از

از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود

بودند و صد هزار صاحب کبریا
زین و صد هزار غلام نیکو را
بخد است بین استانی و شش
غلام خاص از نسل پسر اسرا را
که هر یک را با خاندان غلام نبوده اند
برای جوانان نیز بپسیدند
وزیران هزار غلام بودند و درین نوع
چهل سال داشتند این غلامان را
که روزی که بر تخت نشستند که نگاه
میرا دیدند که در تخت نشینند
آمد دقتا نوش گفت تو کس هستی
گفت منم پسر خدایم
کار من گفت خدایم
و دقتا نوش گفت خدایم
گفت منم پسر خدایم
گفت خدایم
گفت منم پسر خدایم
گفت خدایم

از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
از آنکه در وقت که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود

بیدار کرده است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند
و بیدار است بقیه را بیدار کند

دقیقاً می بیند در صورت عاجز شدن مگر نتوانست از لقمه دور کردن
لقمه را از دست بیدار است و ممکن گشت و عملی به تعبیر میسر است
باید به کیفیت که گشته گرسنگی خود را در تواند کرد او قدری که میسر است
خدا بزرگم و درش از پرورش او شد این اندیشه در دل او کار کرد
عنایت خدا زمین در گام در رسید ما روزی چند بگذشت یکروزه
در خانه آنگونه خفته و عملی ایستاد با من در باز خدایتی همان گشت
فرستاد ما بروی دقیقاً بنشیند عملی خود چند میزدند و در می
می رسید مباد که بیدار شود یکس چندان بروی دقیقاً خود را زد
از خواب بیدار شد و از دست مگر عاجز آمد چنانچه خدایتی در کل
مجید خبر میدهد یا ایها الناس

بخدمت او بر
از خانه خود بر حجت و پیشانی شود
گروه براند امش افتاد بعد از این
بهاوش آمد عملی و بیدار او حاضر آمدند
از دیدن آن چنان حالت دقایقی
به تعبیر فرو مانند و گفتند هر که از
گروه بهتر شد جزای آن شد ایمان
بگذرد زمین و آستان آوردیم پس

گفت یا محمد این مگر ز بر می جباران آفرید ام تا خوار و ذلیل
خویش بدانند که شرک از خود دور کرد نتوانست آن خانه را
کرد و بیدار رفت پس عملی در دل متفکر شد و باید خود میگفت که
دقیقاً من مقهور است لکن خدای من است پس از آن نگاه کرد و عجبها
سپارید و بیدار در دل او کار کرد و گفت این آنگاه زمین را
آفرید گاریات که روزی دهتن جمله جهالت خدا و بیدار
شاید و این دقیقاً من شد ضعیف که از خداوند عاصی می شود

خندان بر آنکه از عبادت کردن
رومی عملی از دست و باقی باقی
به نیت مباد خدایتی میگردد و بیدار
خدمت دقیقاً که در پیش او
در روی عملی دید پس بیدار که آنست
تنش ضعیف است گفت که آنست
حسرت و حکیمان عملی نبض او در
احوال او کنید در تن او نیست مگر
گفتند هیچ طبعی در تن او نیست

گفتند که این آنگاه بیدار است تا آن
معلوم شود که چه میگوید
دقیقاً من مقهور است لکن خدای من است
سپارید و بیدار در دل او کار کرد
آفرید گاریات که روزی دهتن جمله جهالت خدا و بیدار
شاید و این دقیقاً من شد ضعیف که از خداوند عاصی می شود

و گفتند ای پسر ایضا ملک را از خود
 فرما تا برادران خود را هم با خود
 و خدای تو گفت و زاری علیجا گفت
 مهربانی کرد چون زاری علیجا
 تنی ایجا بنشینستند علیجا و علیجا
 هر دو رو بسوی ایشان کردند
 حدیث از آن مگس را که کرد
 هم با یکدیگر در میان رفتند
 کلمه غویب خود را میگویند و شکر میگویند
 نمودند و در آن اوقات با او قرار دادند

گفت عید و قول کنم که راز تو با کسی ننویسم پس علیجا گفت ای
 برادر بزرگ و نگاه باش که اینک منم ای پسرت صغیف علیجا گفت ای
 راز را میگوئی گفت کسی که شکر کند از خود دور نتواند کرد خدا را
 چگونه شد دید پس قطعه لغو و قیاس و حدیث گریه با علیجا باز گفت
 همیشه گفت اکنون این عبادت گرامی میکنی علیجا گفت اخذ او نرا که خدا
 زمین و در سماست و خدا اوقات ماحضت و کواکب را است و بر زمین
 ماین راز را قطعه منی باین روز و روز داد تا او گوید ام و برش
 میکنم همیشه گفت ای برادر چند بار اندیشه کردم و لیکن کس با من
 گفت اکنون آنچه تو میگوئی را است میگوئی در سخن تو هرگز چیزی هم نپزیم
 از خدا در دنیا و آخرت اما فریضه گریه و مدام انگاه خود و خدا کرد
 قول کردند که راز یکدیگر نگوئیم بر فرزندان و چنان میگویند و شب بعبادت
 خدا بیجا مشغول بودند و کار برین بر آمد و در آن وقت حاضر کردند
 چون که راز ایشان زد و متعجب شدند بود جمله شکر و قیاس گفت گوی ایشان
 کردند که این در چه کارند علیجا همیشه را گفت ای برادر ما را بدست باید کرد که
 اگر این یا برادر از هر یک خبر در شنود ما را در پیش ملک بر او کنند و ما
 طاقت عقوبت ملک نداریم بصورت ایشان را بخدای اسم و زمین دوستیم
 و راز خود ما این که گوییم و این را حال خود کنیم تا از ایشان نیز فارغ
 شویم روایت میکنند که هر دو تنی از دنیا نوسرد ستور خود استند

نمودند و با یوئیا این که کرد و گفت
 علیجا و یوئیا را که با شکر کرد
 برادران و اوقات ماحضت را
 از آن فریضه و در حقان دنیا و آخرت
 و قیاس و ماحضت است بلکه اینهمه چیز
 تکلیف زنی و اسکان آفرین است و بر هر چه
 برابر از سنگان و اوقات و بر هر چه
 قادر است و بر هر چه با پنهان معبود

اورا که او را است این که هر چه گویند
 اینست میگوئی در هر گاه است که ما این
 نپزیم گفتن از بیم آنکه مباد که ملک
 آگاه شود و ما را عقوبت کند اکنون
 آنچه تو فرمائی همان کنیم علیجا گفت گوید
 دیگر نیست خدا را با یکدیگر هر دو خدا
 و بیجا است این چهار اقرار کردند
 که با یکدیگر خبر ندهند و هر چه گویند
 هم بر یکدیگر نگویند و هر چه گویند
 در کلام خود بیفرازند

نظایر این در دنیا و آخرت
 هر چه گویند و هر چه گویند
 هر چه گویند و هر چه گویند
 هر چه گویند و هر چه گویند

در کار زنی بود که بر او داده بود
او را گفت بکنند که علی از آن
عقل به میان برزاده گان بود چون
و شهادت دهد به اهل
این گفتند یا ای
هرگز تو از ما هیچ وقت
گفتند که گفتی بی فتنه
بر ما بکنند دنیا و دنیا
و خلعت داد و گفتی این را
کردی ای این بعد از این اگر
چون داد که عالمی او را
علی با یاد خود در خانه
چون بینه عباد خداست
از زین یادان خود مشورت
بار تو بیا این را یاد کرد که

دقیقوش میکردند و به شب هم پیش علی می آمدند و عباد خداست
مشغول بودند تا کار بجای آید که مردم از احوال ایشان خبر داشتند
که بجز از دقیقوش این حذر دیگر را می پرستند روز و دقیقوش
ایشان را پیش خود طلوع گفت این چنین است که مردم میگویی
که شما از خدا می پرستند این جواب دادند که بجز خداست
دیگر نیست که نشکر شما جز خداست شمارا خودم و با این خلعت داد
ایشان باز آمدند و با یکدیگر گفتند که خدا ما را بندگان است

گفتند نتوانند رسید و چون عبادت میکردند پس ز کار بری برآمد
وزیرا باز دقیقوش را خبر کردند که این خدا زمین و آسمان می پرستند
دقیقوش را گاو بود از آهن که آن را به آتش بتافتند و بر آتش
آورده او را در شکم آن گاو آهن بسختی چینی دقیقوش در باطن
وزیرا اسخیزد بشنید بفرمود آن گاو را در آتش بتافتند و سر
کردند و مواد کرده جمله مردمان شهر را مشور را جمع کردند پس حور
تن را در پیش آن تخت بجا آوردند و گفت این چنین است که مردم میگویند

یا ایها الکفار بگردین حق ایم و بره را بستم این خدا دیگر
اند که میگویند چنانچه خداست فرموده اند و ما آن خداوند و نه الهای
ایشان خدای خود را بعبادت خود شناخته بودند در آن پیغمبر بود
قصه این پیش از محمد زکریا و عیسی علیهم السلام بود و این حور
بختی گفت که با ما دوست بدارند و ما را دوست بدارند

تو محترمانی جان کن که ما را دوست بدارند و ما را دوست بدارند
تو محترمانی جان کن که ما را دوست بدارند و ما را دوست بدارند
تو محترمانی جان کن که ما را دوست بدارند و ما را دوست بدارند
تو محترمانی جان کن که ما را دوست بدارند و ما را دوست بدارند
تو محترمانی جان کن که ما را دوست بدارند و ما را دوست بدارند

باز سوزش و گریه و کسب بیچار
آندند و قاتل بیرون کشیدند
خود گفتند که روزگار نازک
زمان نازک است مگر خدا بیچاره

راه رفتند پس باقی نماندند و وصیها بودند
خوشتر خوار شدند و همگی شدند با یک
در دنیا بر یک مملکت بیرون آیدیم و
خدا یاز مملکت از برای تو اختیار کردیم
سختی از برای تو آنگاه از آسمان
فریاد پس فرشتگان از آسمان
فریاد آوردند گفتند با یک خدا فرمان
بگیرید در آیدیم پس فریادیم فرمان آمد
و تا آیت ان را فریادیم فرمان آمد
ای فرشتگان اگر شنگان آسمان را
خواهند فریاد بر سید و اگر ما فریاد

و چون زدن از زمانه اصرار کشف پیدا اندک است و مکیا گفت
من چیزی پیش گوی از میدان بیرونم شما نیز زمین بیاید و اگر خدا
پس بیاید با سلام عرض کنیم اگر با سلام بابا محمدم شوند همان
محضتر و الله به شمشیر کشتم و بعد از آن که خود بگریزم برین
جگه سخن محکم کردند تا روز دقایقوش بصیرت بیرونجام ده روز راه
و آن شمشیر غلام را بجا دهم سپرد چون دور بگذشت مکیا و یار
او را خادما دستور خوار شدند و گفتند که ما بیدار شویم و بیعت
گوی زمین و باز بیایم چیزی تا شمشیر از پای زمین کرده آوردند و
دادند و آیت بقای ای اطلس شمشیر و چون بد گشتند و زمانه
گویی زدند تا آن وقت که مکیا باین گریه و گریه گوی را برودند
و از میدان بیرون رفت و این پنج تن نیز عقب و همیشه گفتند خادما
این را دیدند با یکدیگر که بی میروید این گفتند اگر شما این
از ملک بیرون شوید ما از ملک بیرویم لا اله الا الله خادما
گفتند اگر شما خدای آسمان را پرستید پس ما هم نمیشیم مکیا گفت ایما
بیاید خادما این میاور و دند مکیا با یک بر یار خود زد و هر شمشیر
شمشیر کشیدند و بر خادما زدند و این را به یار کردند و
بروایت دیگر آن که عودا زدند که خادما به پیش شدند و این
میرفتند و اسباب شتابی دادند چون قدر راه بر رفتند مکیا گفت ای

نکار با مکیا ای کج و شتاب کنیم
آنگاه چون کودکان بر سر پا خود کشیدند
و ایستادند و خدایان را بر سر پا کشیدند
پس مکیا گفت با یکدیگر بروم و بگویم
که بیاید آیدانی است بیانی چون مکیا
بالا رفت چشمه آب دید و شتابی را
دید که گوشتن از آن را می آیدند مکیا
بیاران خوش آواز داد که در راه
رسید شتابی را بیایم هم از آن است
که با یکدیگر طعام خواهند بود پس هم با یکدیگر
گفتند که گوشتن از آن را می آیدند

ایمان تعلق می آید
مکیا و یار
و اگر سزا
در این
پس این
گوزند و وقت در بدنهها آیت

علویت و درین باره ...
هرگز از این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...

چون باز به شهر آمد محبتش کرا فرمود تا وقت بیرون رفتن و
تختش بگشاید تا مدت ده روز بهر طرف آن را بگشاید
و حضرتش از هر کس بی پرسیدند آقا علی چه میاید و سرا از اخبار
بیاقتند و قیاس متعجبند و خوارت تا باز گردد اولیاب بیعت
مردم بپرشد و پیش قیاس آید و گفت یا ایها الملک من ازین
ضیر میدم و قیاسش شد و گفت ای شیخ بگو که بجانم گفت
کوه جوس در غار با شیبانی با سگی فروخته اند چون قیاسش
سمن بکشید بفرمود تا در شهرش افشور شد و کند که ملک
علاقه را یافت و عذاب خواهد کرد تا کدام حد است که بغیر او
رسد عطفه در شهرش افشور شد و شک و خندای روی بد
غار را بیند پس محتایا با در فرمان داد تا همه بجان او تار بگردید
و سنگ را نیز با آبی بر روی این همیز و همه جملاتی میخورد
بگوید گشند قیاسش خشم آلوده خود از آب طرد اند و در
غار رفت رگ را دید در خواب رفته و آن جوارن همچنین در خواب
اند و چشم ایشان باز مانند گویا بیدارند و قیاسش پذیرفت که ارش
ما خوشتر شد از حق تجا در دل او همین اندر است که آنون
ایمان در چه عذاب کنم که در بیاورد آن رنج که در حق این مردم و
بنار و نعمت برورد ام این ای که رانج خود گزیند سید محار

که ماریان و ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...
این باره ...

محبتش و سوادم خدا را
ست که بغیر اوست رسد
را سخن او موافق خاطر آمد نمود
تا در آن غار را رسوا کردند فیما بین
حق تجا فرموده ان صاحب
چون قیاسش از در غار رفت
بعد از اوست دید تا بر فتن
و در غار را رسد نگاه بانی
حق تجا فرشته را بر این بلو
ایشان را که بود اندکی که ایسی
بگویند که در اندکی که ایسی
اینکه را که بود اندکی که ایسی
اینکه را که بود اندکی که ایسی

الان

در بیان است آن جوانان
صد استند که با علی بن فضال
از ناز بر سرید لنت طوطی
خاقصه خود را بر او می نمود
مندانند بلکه مرا چنانست
امم بیگفت من چنان فرمودم
چند مکر درین حالتی است
قصه خود از اول تا آخر گفت

که کهنه در کف رفته بودند و عاقبت ایشان از کف بیرون خوردند
آمد و مردگان را براهی تمست خواهند گرفت عجب باشد که اینها باشد
پس علی بنی از از قاصه او را بر او باز پرسیدند علی بنی ترس
احوال خود از اول تا آخر باز گفت چون او میدانست که در قیاس
رفته است با بر او می بر سرید و باور نمی کرد آن پادشاه گفت که در قیاس
مدت گذشت که فرود است و بعد از چند قرن گذشته است و خدا شیعا
پیغمبری و کتابی فرستاد که نام پیغمبر عیسی روح الله است و نام کتاب او
انجیل و در آن کتاب با قاصه شما خوانم ام همانان اگر در بیاید
حاجت را چه راه خود سیر و بنمای پس نیز او حاجت را همراه علی بنی شدند و
سر بر جستن همانان او در شعر تحف کردند این چند در شعر افتاد تمام
صدایم شعر جمع شدند چه چند علی بنی تحف میکند خانه خود یعنی بیت
چونکه باز آمد و محلها متغیر شد بودند حقیا حیرا بنی علی بنی السلام
فرستاد تاراه خانه علی بنی نماید پس حیرا بنی بصورت مرد جوان
پیش آمد و علی بنی را گفت امیرد چه مختیر ما ترخ علی بنی گفت چگونه
مختیر نامم که یک شب اینهمه چنان متغیر شد است که راه خانه جوش
نمیرایم حیرا بنی علی بنی السلام گفت بیایا راه خانه بتو بنمایم آنگاه
حیرا بنی علی بنی السلام همیشه تر رفت جوان چند و یکدیگر پیرا دیدند
نشسته علی بنی السلام کرد و گفت اینها نه خانه من است که از میراث

دیگر گفتن این سخن خدایانه
نقد کرده بودم چو ب طر و در این
آن سنگ زده هم از من نهاده ام از
درم در قیاس پس بیگفت مر
پس از آنکه بیست و نه توت گوشت پخت
دوازده بیست نه نام او را در سینه پخت
و حیات است از او بنقشه پخت
که از دست در قیاس پخت
من غنم دیگر گفته اند از خاقصه
او که گفته در کف رفتند و قیاس
از لاک ان افش و در آن
کف لاک بود و در آن
از آن پیرا رفت و پیرا در آن
او گرفت و پیرا در آن
از آن پیرا رفت و پیرا در آن
او گرفت و پیرا در آن

اول در کف او را
از آن پیرا رفت و پیرا در آن
او گرفت و پیرا در آن
از آن پیرا رفت و پیرا در آن
او گرفت و پیرا در آن

انقاد حق تبارک و تعالی
مجلس حضرت داد و دران
تعالی مقرر گردید چنانچه حق
تعالی فرموده است که هر که
در روز عار و آفتاب در
روز عار و آفتاب در
روز عار و آفتاب در

مارا بچنان رحمت نیت پس طعام بخورند و سر به سجده نهانند
و خدا را شکر گردانند آنگاه گفتند که باید تا دعا کنیم که حق سبحان
و تعالی جانیان را مقبض کند که ما را در میان بید سر به سجده نهانند و ما هم
خدا را نیت بخورند و میگفتند ملکا و بادشاه تو تو کار ما آنگاه و از
دانه مارا بدینا میل نیت و زندگانی نیت حق تعالی فرمود
دعا این است مستجاب کرد غمزدانید فرمان داد تا جانیان این
مقبض کند و بر رحمت خدا نیت یا بهشت شد آن رگ نیز شاه
در بهشت شد و آن بادشاه تا بدین انتظار کشید ما جمله خدای
شکر و حمد با عار نهانند چون نزدیک رسیدند کفچه سهمناک
دیدند که همگی بر زمین آن بنزد که در عار رود حق تعالی ترسید
دل ایشان افتند که نتوانستند که در عار روند و بر وایت
دیگر آرم است که در آن غاریم آمد و تعجبی گفتند در آن غار
پیدا گشت چون بادشاه آنگاه رسید گفت ای جان من باید کرد
تا حوکه از عالمیان در میان رسد بدانند که آن کف این است و
حقه این و تاریخ وقت و هر چه در آن کف نقش کند
که در زمان دقیانوس هفت تن مرد و یک گداز درین غار آمد
اما پیش ملک سلمان آن ملک که فرمود باید و گفت که
آن جزندان از ما بودند پس مسلمانان و کافران جنگ

حق تعالی بکیم کرد و در ابوت نخواست
کفن داد و در ابوت نخواست
که دل با او بخند چون شب در
آمد آن بادشاه در غار بید
ایشان میگفتند نیت حق تعالی
در ابوت که باید نهاد پس فر
دیگر از آن تا بوبت بر آورده
همچنان در غار بر زمین نهادند
چون بیرون آمدند در آن غاریم

آنکه محمد بن حریز طبرستانی
آدم علیه السلام تا بر روزگار
علیه السلام هر روز و صبح و عصر
سجده و در آن ابراهیم علیه السلام
با نصد و شصت و بیست و سه روز
روزگار و بیست و سه روز
داود علیه السلام با نصد و هشتاد و نه
سجده و در آن روزگار داود علیه السلام
تا بر روزگار عیسی ابن مریم علیه السلام
تا بر روزگار عیسی ابن مریم علیه السلام
تا بر روزگار عیسی ابن مریم علیه السلام

و این کوشش را هر روز و صبح و عصر
تا بر روزگار عیسی ابن مریم علیه السلام
تا بر روزگار عیسی ابن مریم علیه السلام
تا بر روزگار عیسی ابن مریم علیه السلام

و السلام در آورده و در کتب
السلام را میفرماید از انبیا چون
از قاریان یا از انبیا است
فقتند و نام از قاریان
و بارش طهارت علیهم السلام
و بار اولی که علیهم السلام
و السلام و آن کس که
نیرون آمدند در کتب
و از انبیا آن را بعد از علیهم السلام
السلام این را از انبیا
علیه السلام این را از انبیا
السلام این را از انبیا
السلام این را از انبیا
السلام این را از انبیا

سروایت آورده اند که پیغمبر از حق تعالی در خوابت کرد و آیت آن پاک
خاید حق تعالی فرمود تو ایشان را در دیانه بینی و لیکن چهار کس از انبیا
خود نفرت جارت تو بدین رفتند و بدین تو بخوانند گفت یا جبرئیل
علیه السلام بگو که چگونه بعزتم گفت یا رسول الله کلمه خویش را باز کن و
ابا بکر صدیق رضی الله تعالی عنه را میگوشش و عمر رضی الله تعالی عنه
بگوشش و دیگران و عثمان رضی الله تعالی عنه بگوشش سوئم بن
و علی رضی الله تعالی عنه بگوشش چهارم آنان و با در انبیا
نگیرد و در کعبه نهند رسول الله علیه الصلوة والسلام بخون
کرد چون اصحاب رسول الله علیه الصلوة والسلام بردر کعبه
رسیدند سنگی از غار برکنند دیدن چون روشن شد در غار افتاد
سنگ بر قامت و بر این جمله آورده غیر چون این را دید
خاموش ماند و بر سر اشک کرد که بیاید این غار در کعبه در
آمدند حق تعالی اصحاب کعبه را با زاد تا همه سلام بر باران
کردند و بار در رسول الله علیه الصلوة والسلام جواب سلام باز داد
و گفتند که رسول الله محمد علیه الصلوة والسلام بن عبد الله بن
محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد مناف عربی است همان را
سلام رساند این جواب نیکی باز دادند و با یکدیگر گفتند
و حدیث گفتند و دین محمد علیه الصلوة والسلام را حقیقت کردند
و در کتب از انبیا در کعبه

گفتیم توانست استوائی
دید که کس بیغیر بر او افتاد
سنگی تو هستی بد حق تعالی او را
از دید این منع فرموده فایده در
سلام مجید خدای عزوجل او را
علیهم لولیت منهم فرار و لولیت
منهم رعایا و معایه گفت
کجا بیخه باز نهند تا غار شود
ندانم قومی را از انبیا که چگونه
گفت بر او نیکی بکنند که چگونه
و استند حق تعالی در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه

در کتب از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه
تا آن که از انبیا در کعبه

بسم الله الرحمن الرحيم

رسالة تصنیف کرمه
مولانا صاحب معین
الدین رضندزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از ستایش و تائیدش قادر و جلال و بزرگ درود ما
معدود سرور با کمال بدو گفته شد ای بفرمودت و امان
نظر خود در روضه معانی و جواهر و اهر باطنی اعین اسم شایسته
و معشوق در کم مملو که جای از بحر قلزم اشعار مولانا عبد
الرحمن حاجی قدس سره است که بیرون و ظهور آورده و حسب
و دادها طبایع طالبان این فن را زینت آرایش داده است
بجز این اجمال که اندک دلیل بسیار و مرثیة نمونه خود را
باشد از زبان قلیل البصا عت عیدم الاستطاعت را
ای رحمة رب العالمین حاجی معین الدین ولد مدنی
الدین مرحوم عفی الله تعالی عنهما اینک گفته است
بهنیدم زهر سیت کتاب مملو ما حاجی نشان عاشق
شیدا و هم معشوق حسن آرا مراد از عاشقی بی زیلجا

وزن مستحق تصنیف علی السلام
تو را بر نیاید نام آشفته
عبارت از حضرت یونس
علیه السلام است
تا نام حضرت یونس
را از استخراج این
صورتی که از تمام اسم
تو است که در کتب
مدین ترتیب کا عدد
و کتب
کلی ترتیب
مصحح اول
بنیان یکی از آنها
مصحح اول را
عدد حرف
قدر که باشد آن را اول ترتیب
کنی و ترتیب
آن عدد را گویند و نسبت
تو به ترتیب
صنعت نفس عدد حاصل شد

حاصل شد آن را تصنیف کن
ای در چند آن عدد که اول
تأثیر در نفس خود است
بعد از آن عدد مصنف
مستحق است و چون
عدد دو را که اول است
تا زیاده و کم آن
در اول آن است
آن را بعد از آن
اینست بهشت
یعنی از آن عدد
بسیار است
از آن باقی
که باقی است
بماند آن عدد
بماند آن عدد

مقدور است که در هر حرفی از این کلمات
مقدور است که در هر حرفی از این کلمات
مقدور است که در هر حرفی از این کلمات

و افتخار و سر بلندیا فراخ و کشاده گردد و در آن میدان
ناز و مخزگی ایامی ده که چنین علم عجیب و هنر عریف و الینج و
حاصل کرده ایم از بعد ازین اگر اعداد مصرع عربی در
پنج دو چندان یعنی عدد مصرعین را در ده بزنی و ضرب کنی
چهارم از پنج دو چندان بیسی ده عدد است که دو چندان پنج ده
باشد پس کتبی آن جمله را از آن پس براندازند از روی
ای بعد از ضرب آن عدد دو مصرع را در ده عدد آنچه حاصل
الفرق شد از آن یک عدد را در دور انداز و کم کن بعد
بشد با شتر طرح او را زنی افزود را در شمار ایام ده از آن
طرح کن آنچه باقی از طرح نه ماند چه کم از نه عدد است حرفی یا حساب
و زیاده از نه ده است آن خود طرح است آن نه باقی مانده را
در پیش زنی ای ضرب کن و از آن حاصل القرب
بر آید نام جای نیز مبادین یادگار از ما ای نام جای که تخلص
نزد الدین عبدالرحمن است قدس سرط بر آید نه عبدالرحمن که کم
مخفف آن سرد قتر او یا در زمان بود این بود تحقیق است
ش عمر مدقق بعد ازین بکجه طریقی تعداد حروف مصرعین است
بقدر استعداد خود میان حوزم نمود فاهم و او علم بعد ازین
بدانکه استخراج این رساله که گانه محض ازین ابیات

از این است که در هر حرفی از این کلمات
مقدور است که در هر حرفی از این کلمات
مقدور است که در هر حرفی از این کلمات

بود اول از این کلمات
و در هر حرفی از این کلمات
مقدور است که در هر حرفی از این کلمات

مقدور است که در هر حرفی از این کلمات
مقدور است که در هر حرفی از این کلمات
مقدور است که در هر حرفی از این کلمات

تقطیعش با کز فعلی صرر فعلی کتر بر فعلی میان
فعلی بنا چا فعلی حشوش فعلی بود در فعلی میان
فعلی وای مخفی ما تنه ای بند و گریه و خنده گایه در
تقطیع محسوب نباشد مثلش - حال دل گفتم تعافل کرد
خواری را به پی گریه کردم خنده زدی اعتبار را به بین
تقطیعش گریه کردم فاعل آن خنده زدی فاعل آن اعتبار را
فاعل آن را به بین فاعل آن و گایه در تقطیع محسوب شود و بیجا
آن الف ندرند مثلش - خنده چه کینه بگیرد من
تقطیعش خنداج مفعول کینه بگیرد فاعل آن یامن فعلی ها
مخفی خط میخیزد که آنرا عوام الکس هم می خوانند بی تغییر اصوات
یا بتغیر باده وحدت و عین بران قرار گیرد هنگام تقطیعش
بر دو بیاید محسوب شود مثلش ای ای غنچه امید کشت ای
گلی از روخته جاوید بای ای ای عن معاعین چی ام می معاعین
دکبش فعلی گلی از رو معاعین فی جاوی معاعین و با
فعلی و صرگاه دوساکن در میان واقع شوند هنگام تقطیع
ساکن اول یکا ماضی ساکن دویم محرفی گردد مثلش
زان نرگس مرت شد دلم باده پرت تقطیعش زان نرگس
مفعول سمرت شد معاعلن دلم باد معاعل پرت فعلی و اگر

تقطیعش با کز فعلی صرر فعلی کتر بر فعلی میان
فعلی بنا چا فعلی حشوش فعلی بود در فعلی میان
فعلی وای مخفی ما تنه ای بند و گریه و خنده گایه در
تقطیع محسوب نباشد مثلش - حال دل گفتم تعافل کرد
خواری را به پی گریه کردم خنده زدی اعتبار را به بین
تقطیعش گریه کردم فاعل آن خنده زدی فاعل آن اعتبار را
فاعل آن را به بین فاعل آن و گایه در تقطیع محسوب شود و بیجا
آن الف ندرند مثلش - خنده چه کینه بگیرد من
تقطیعش خنداج مفعول کینه بگیرد فاعل آن یامن فعلی ها
مخفی خط میخیزد که آنرا عوام الکس هم می خوانند بی تغییر اصوات
یا بتغیر باده وحدت و عین بران قرار گیرد هنگام تقطیعش
بر دو بیاید محسوب شود مثلش ای ای غنچه امید کشت ای
گلی از روخته جاوید بای ای ای عن معاعین چی ام می معاعین
دکبش فعلی گلی از رو معاعین فی جاوی معاعین و با
فعلی و صرگاه دوساکن در میان واقع شوند هنگام تقطیع
ساکن اول یکا ماضی ساکن دویم محرفی گردد مثلش
زان نرگس مرت شد دلم باده پرت تقطیعش زان نرگس
مفعول سمرت شد معاعلن دلم باد معاعل پرت فعلی و اگر

از آن فعلی کز فعلی کتر بر فعلی میان
فعلی بنا چا فعلی حشوش فعلی بود در فعلی میان
فعلی وای مخفی ما تنه ای بند و گریه و خنده گایه در
تقطیع محسوب نباشد مثلش - حال دل گفتم تعافل کرد
خواری را به پی گریه کردم خنده زدی اعتبار را به بین
تقطیعش گریه کردم فاعل آن خنده زدی فاعل آن اعتبار را
فاعل آن را به بین فاعل آن و گایه در تقطیع محسوب شود و بیجا
آن الف ندرند مثلش - خنده چه کینه بگیرد من
تقطیعش خنداج مفعول کینه بگیرد فاعل آن یامن فعلی ها
مخفی خط میخیزد که آنرا عوام الکس هم می خوانند بی تغییر اصوات
یا بتغیر باده وحدت و عین بران قرار گیرد هنگام تقطیعش
بر دو بیاید محسوب شود مثلش ای ای غنچه امید کشت ای
گلی از روخته جاوید بای ای ای عن معاعین چی ام می معاعین
دکبش فعلی گلی از رو معاعین فی جاوی معاعین و با
فعلی و صرگاه دوساکن در میان واقع شوند هنگام تقطیع
ساکن اول یکا ماضی ساکن دویم محرفی گردد مثلش
زان نرگس مرت شد دلم باده پرت تقطیعش زان نرگس
مفعول سمرت شد معاعلن دلم باد معاعل پرت فعلی و اگر

بوان فر

مخون بمر تفسیر کتبت سلس البول و علاج و غیره از اهل

۷۸۶ سردار میدنا سفینه زمره کینه یا قوت لعل

مرجان سنگ شنب سیرا لاجورد

سرد فولاد در قله درق توره عنبر

شک زعفران جدوار مصطلق تعلیمی

کباب حنہ دار چینی جو حنسی ریند حنسی بزمین

تودرس موصیلین فذلین شتاق لاجورد سفینه

لها اشیر عققره زنجیل بادرنجبویه مرزبان

سازج بندس مدونج عققره گل درمن گل کادریا

کلاب من الوصای علی استان فرور گل مولت سعوی

روح کیده شنب اللمب اشنة فرنجک تیج نازک

سورنجان خولیا انارو تخم بلون زرب زربا بزرگ

عزیزا بیل بوا اسکند منزه داره گوگرد سادر گویکوردان مویان نمکس لندن حلالین بیغ سوزا

بادیك اینون درین مقرر گدو
در عرق و کلاه خیاره و شیره خخته اسفند شود

در وقت غسل آن بنشیند
و در وقت غسل آن بنشیند
در وقت غسل آن بنشیند
در وقت غسل آن بنشیند

در وقت غسل آن بنشیند
در وقت غسل آن بنشیند
در وقت غسل آن بنشیند
در وقت غسل آن بنشیند

در وقت غسل آن بنشیند
در وقت غسل آن بنشیند
در وقت غسل آن بنشیند
در وقت غسل آن بنشیند

دارو در جشم

صفحه شصت چهارم لوقا کرمانی

مفسر بیت نامه نبات لغیند شمش ماه کوفته

بجینه کسل سرم سازد ۱۲ هـ ۱۱

اینجا در این حکم
 کنگر در چهار صد کنگر
 بیان در این حکم
 کنگر در چهار صد کنگر
 کنگر در چهار صد کنگر
 کنگر در چهار صد کنگر
 کنگر در چهار صد کنگر
 کنگر در چهار صد کنگر

بدانکه حق تعالی از آسمان عقاب فرستاد بگفته بود دانگ و نیم حبه
 آن را استمت کردند چهار دانگ اینها را در اند و دو دانگ را در کیم
 دانگ امرار و نیم دانگ زرگان را و نیم حبه روست را در اند
 هر باد که عالم باشد مقدار نزدیک مقدار اینها باشد بگفته و نیم
 دانگ سرد و دانگ علم و یکیم دانگ مارت جواهر خود باشد و نیم
 دانگ آید هر که علم و عبادت و سایر یکیک داند از حدای تیرسد
 او عالم است اگر چه آتی باشد و آن چه بید و سایر یکیک داند بگو
 ترین خصلت در مردمش است علم و فهم و قوت و حکم و فهم
 و قوت در شش چیز است اول عقبت در وقت غلبه شهوت
 دوم تواضع در دولت سومی صبر در محنت چهارم مغفرت
 قدرت بجز سخاوت و وقت قنوت ششم شکر در نعمت این
 جمله در مردم بایدها حجتهم آلهند ۱۱ و بیع الدوله

سکن برمال جهت ۱۰۲۰ ۱۱۰۲۰ و قوت
 باه بسیار عقید برمال آسمان چونی مادر
 درق تنها کو که در روز در شهر سیله آراوه
 و هشتم نیز با یک مستن داره عقید گراوه
 و نقل از روز...

باید گفت احکام پرورد
 آدمی را به جهت علت است
 فالج عرق آلت کم شهوتی
 با در قولی که در زحمت
 پنججا با در سیرا سیرا
 آدمی را زود گرداند از سیرا
 در چشم در روزندان به غنی می
 نیت بی به منت علت سه گانه
 جز بخواهد و قوتل فاقه
 بعد بندگی دار صبیغ آله
 سنبل خوشتر باید اندر
 تا دامن تازه گرداند بیو

سننے خادم حسین
دراہج کے واپس آئے اور فائدہ لیا
دیوانہ لکھی اور اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ
بیادہ دار اور بوجہ اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ
بیادہ دار اور بوجہ اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ

سننے خادم حسین ہے واپس
بہنہ امروہ کو ہر کشتہ
چیخوار اور درگتھی بنادیا
بہنہ امروہ کو ہر کشتہ
چیخوار اور درگتھی بنادیا

یونیم سپر یا پورشم دیا ویک
پینڈس شپارس ورجی سننے
دیوے شرم شوکل دے وہ بایک
کاہت بندہ ۱۲

عبدالغنی
دراہج کے واپس آئے اور فائدہ لیا
دیوانہ لکھی اور اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ
بیادہ دار اور بوجہ اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ
بیادہ دار اور بوجہ اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ

کاہت بندہ ۱۲
عبدالغنی
دراہج کے واپس آئے اور فائدہ لیا
دیوانہ لکھی اور اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ
بیادہ دار اور بوجہ اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ
بیادہ دار اور بوجہ اپنے
بہنہ امروہ کے پیرو اور بوجہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَسَيِّدِ الْعَالَمِينَ
وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالصَّحَابَةُ الْبَاهِيَّةُ الْمُهَادِينَ الْمُهَادِينَ الْمُضَلِّينَ الْمُتَعَبِّدِينَ فَالْقَابِلَاتُ كَمَا أَنَّهُ مَعْصُومِينَ
رَضُوا بِاللَّهِ نَبِيًّا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَيْنَ تَفَالٍ مَعِيرِدُونَ كَلَامَ رَبَّانِي وَرِثَارَاتٍ فِرْقَانِي أَنْجِيهِمْ مِنْ حُرُوفٍ وَمَعَانِي
دَوْرَتِهِمْ هِفْتِ وَرَقٍ وَهِفْتِ طَرَشْمَرْدَه هَرَجَرَنِي هِي بَرَأِيدِ بَرِنْتِجِمِ أَنْ عِلْمِ مَبِضِ مَوْدَه أَنْدِ وَاللَّهُ عِلْمُهَا بِالْقُرْآنِ
وَبِنْتِ وَمَقْصُودِ وَسُؤَالِ وَجَوَابِ يَأْفُقْدُ بَيْنَ تَرْتِيبِ قَالَ مَبِغْرَفَتَه أَنْدِ وَرَزَقَتْ لَيْسَتْ بِهَا عَلَيْهِمْ فَضْلُ
الصَّلَاةِ وَكَامِ التَّحِيَّاتِ حَتَّى رَوَايَتِ كَرْدَه أَنْدِ أَوَّلِ بَائِدِ كَهْ طَهَارَتِ بِنْتِ بِعَلِّ بِكَ كَنْدُودِ وَرَكْعَتِ غَاثِ
بَلْكَارْدِ وَبَعْدِ زَانِ يَكْبَارِ مِنْ آيَتِ نَجْوَانِدِ وَعِنْدَهُ مَفَاحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ
وَيَعْلَمُ مَا فِي لُبِّ وَالْخَمْرِ وَمَا تَشْقَى مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلا حَبَّةٍ
فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ وَقُلْ
حَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلا وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَلا كُفُوًا
لَهُ وَبِئْسَ الَّذِي وَكَبُرَتْهُ تَكْبِيرًا ۝ بَعْدِ زَانِ ۝ مَرْتَبَةً دُرُودِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَسَلَّمَ فَسَدَّ بَانِطِرِيقَه كَهْ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ
بَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَبَعْدِ زَانِ مِنْ دَعَا نَجْوَانِدِ اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ
عَلَيْكَ وَتَقَالَتْ بِكِتَابِكَ فَأَرِنِي بِحَقِّ كِتَابِكَ مَا هُوَ الْمَكْتُومُ
فِي سِرِّكَ الْمَلَكُوتِ الْحَرُونَ فِي غَيْبِكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَقُّ وَتَرَلْ
عَلَى الْحَقِّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نِ الْحَقِّ وَبَعْدِ زَانِ چَشْمِ بُوَشْدِ وَكَلَامِ رَاكِبِ أَيدِ دِهْفَتِ وَرَقِ
بَكْرَدَنْدِ وَهِفْتِ طَرَشْمَرْدِ وَدُرُودِ صَفْحَةِ هِفْتَمِينَ هَرُورِقِ هَرَجَرَنِي هِي بَرَأِيدِ رَأُولِ طَرِيقِ بَعْفَمِ بَانِدِ وَدُرُ
حَكْمِ أَوْ نَكْرَدِ وَبِئْسَ عَمَلِ نَمَائِدِ كَرِ الْفَاتِي

الْقَبُورِ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ ۝ الْفَاتِي بَقَالَتْ اِيَادِلِ اِنْفَرُورِ
نِيكُوتَرِ كَرْدِ اِحْوَالِ بَهْرُورِ ۝ الْفَاتِي چَرَاغِ حَاجَتِ شَرَحِ حَالِ هَمْسَالِ وَهَيْتِ عِيدَتِ نَوْرُورِ
الْفَاتِي بَشَارَتِ بَانِطِرِيقِ اِيَادِلِ اِنْفَرُورِ ۝ الْفَاتِي بِيَايِ دَوْلَتِ كَاسِي
سَرُوشْمَنِ بِنَارِ عَمِ هِي سُوْرِ اِيَجْدِ اَوْنِدِ فَالِ بِلَادِ وَتَاكَا كَهْ بَاغِي كَهْ اِنْفَالِ بَشَارَتِ مِيدِ عِدَّتِ شَادِ
وَخُوزِ مِي وَعِدَّتِشِ وَكَامِرَايِ وَبِيرونِ اَمْدَنِ اَزْ غَمِّ الْمِ وَرَبِجِ وَآفَتِ وَانْفَالِ حَاجِ وَوَلَايَتِ سَتِ
وَدرِجَالِ تَوْبَرِ اَمْدَنِ سَتِ وَانْجِهْ اَزْ خُدَا سَعِيَا طَلَبَتِ لِي تَوْتَفِ وَانْتِظَارِ بِيَايِ وَرُوكِبَتِ نَبَرِ اِحْوَالِ

احوال غایب خبریابی و اگر نیت سفر داری برو که مبارک است و نیت بسیار بدست آید
 و اگر پیوند با کسی خواهی نیت نماید و اگر خوف دشمن دارد مرا هیچ ضرری رساند و اتمام
 ناحق جعفر صادق رضی الله تعالی میگوید این نیت که کردی دوستان از تو شد و دشمنان
 از تو عکسین شوند و حاجت تو گردد و هر مراد که در آن از خدا بخواهی میسر گردد و اگر
 نیت نظر کند براهه قن الله و سر سوله بقات که برادر ب برآمد
 روز اول عمر دشمن بر سر آمد چه صاحب این ایما صاحب فال که در فالت اشارت بر برآمد
 زحرف ب حمد یعنی یاد دارم که آن قولم بغایت باورند الله انکه با در فال دارد که
 ترا بخت و سعادت باورند انچه او در فال بد و آنگاه باش که اینفال بطالع تو بر آمد
 نیت میدهد امید که بکسی نسبت نهد حاصل شود و روز و شب از احوال خبر
 خود آنگاه شوی و آنچه در طلب میگردی بی انتظار بدست آری و خرم گردی و از پیش
 دوستی بتو بدیدر که دل بغایت شاد شود و از عمر بر خود آری و اگر نیت سفر
 در آن برو که نیت یابی و هر کاری که در دل در آن کنی که خیر خواهد بود و مراد حاصل
 شود ان الله تعالی اگر الله تو لو اوالله توبه کسوا
 الای انکه الله تعالی تو ای و بکی اگر هر شایسته جوت آمد بر اندر این است
 کون نیت تو استغفار آری اگر زنی کار کرده بود کار بگوش جان شوگر مرد کار
 مرات برتی فرموده است زینکار عند صی یابی بر اندوه که در ایما انچه او در فال بیان
 و آنگاه باش که اینفال بطالع تو بر آمد است دلالت میکند بر هر اندیشه که کرده بخیر و
 مکن تا کار خود را بر زبان نبرد که یعقوب پیغمبر علیه القسطه و السلام گفته ازین نیت
 که کرده کادت و مرادت بصرف حاصل شود و چشم در آن که خداوند ترا خرم گرداند
 از شش خصل که امید دارد بر او بریک مقصود حاصل شود و دشمنان تو مقهور
 گردد و تو شادمان گردی و خواهی آرزفته در پرت که می بینی با کسی مگو که صلح تو

نیت که کردی دوستان از تو شد و دشمنان از تو عکسین شوند
 و اگر پیوند با کسی خواهی نیت نماید و اگر خوف دشمن دارد مرا هیچ ضرری رساند
 ناحق جعفر صادق رضی الله تعالی میگوید این نیت که کردی دوستان از تو شد و دشمنان از تو عکسین شوند
 و اگر پیوند با کسی خواهی نیت نماید و اگر خوف دشمن دارد مرا هیچ ضرری رساند
 ناحق جعفر صادق رضی الله تعالی میگوید این نیت که کردی دوستان از تو شد و دشمنان از تو عکسین شوند

نیت میدهد امید که بکسی نسبت نهد حاصل شود و روز و شب از احوال خبر خود آنگاه شوی
 و آنچه در طلب میگردی بی انتظار بدست آری و خرم گردی و از پیش دوستی بتو بدیدر که دل بغایت شاد شود
 و از عمر بر خود آری و اگر نیت سفر در آن برو که نیت یابی و هر کاری که در دل در آن کنی که خیر خواهد بود
 و مراد حاصل شود ان الله تعالی اگر الله تو لو اوالله توبه کسوا الای انکه الله تعالی تو ای و بکی اگر هر شایسته جوت آمد بر اندر این است

نیت که کردی دوستان از تو شد و دشمنان از تو عکسین شوند
 و اگر پیوند با کسی خواهی نیت نماید و اگر خوف دشمن دارد مرا هیچ ضرری رساند
 ناحق جعفر صادق رضی الله تعالی میگوید این نیت که کردی دوستان از تو شد و دشمنان از تو عکسین شوند

این که بسیار از مردم در این دنیا را در این دنیا...

در آن است و ز سر پیش دوستی سپید به تورسد که نوحا و شوکی و مراد تو حاصل شود
اِنَّهُ تَعَالَى اَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى قِيَابٌ سُنْدٌ سِنْ خَضِرٌ وَ
اِنَّ تَبْرُقٍ وَ حُلُوًّا اَسَاوِيًّا مِنْ فِضَّةٍ جوهر آمد بغالت ایراد
شود روشن هم کات سراسر ترامنت به نیکی مانش گردد سخن کوتاه بشد و انکه کبر
جوهرش بغالت تو بر آمد سعادت یار گردد کجاست یاور ازین نیت از نیغال و از سحر
بیایی مال و نعمتایی می رخیزد و نذر میدان و آنگاه باش که اینغال نیت مرید
مر ترا درین نیت که کرده بپوشد و جهد مایه که درین نیت هیچ پیر نیت بپوشد
مغزک و عبد الله عیسی رضی الله تعالی عنهما و امام فخر رازی گویند نیت دیها و نعمتایی
و در میان حقین بیگونام گردیا و امام جعفر صادق گوید رضی الله تعالی عنهما که درین نیت که
کرده شرف کن تا بسیار مال و نعمت یابد و در طلب تقصیر کن تا هم کام بیایی و

اگر چه امید قوله تعالی جزء اهلهم عندکم جنت عدن
تجربی جوهر آمد بغالت که بیوکار بسجده باید درون نهار نظریایی ز صفا
بیایی از قد مش مال بسیار درین نیت که کردی کام بیایی اگر چه نای آخر کار
بخیزد و نذر فایان و آنگاه باش که اینغال بطبع تو بر آمد دلالت میکند بر اینکه اگر
همه دو گوشش نای ایضا ر مجرب طواه شود اما در طلب تقصیر کن که ازین روز
تا سیزدهم روز ازمانی الغیر خود واقف گردد و امید که در هر روز حاصل شود
و از شخصی که سینه چهره و بلند باد و لا غریب باشد خند کن تا آنگاه بگذرد مدت
ماه باشد که در کار گرفته وی مدد نبود اکنون کی لغت قوت گرفته و احوالت از
سابق گذشته نیکتر بود ان شاء الله تعالی اگر امید قوله تعالی حتی یا تنیک
الیقین ها جوهر آمد ترا حار و رند کجاست سعادت صفی جوهر آمد ترا غم و غم
هم در ترا سید در شد ز دشمن بیخ تو غم که گویم که هر دشمنی ترا غرق بشد اگر غایب

اینکه بسیار از مردم در این دنیا را در این دنیا...
با او روشن تا با او روشن...
و از این نیت که کرده بپوشد...
و در میان حقین بیگونام گردیا...
و از شخصی که سینه چهره و بلند باد...
ماه باشد که در کار گرفته وی مدد نبود...
سابق گذشته نیکتر بود ان شاء الله تعالی...
الیقین ها جوهر آمد ترا حار و رند کجاست...
هم در ترا سید در شد ز دشمن بیخ تو غم که گویم که هر دشمنی ترا غرق بشد...

اینکه بسیار از مردم در این دنیا را در این دنیا...
با او روشن تا با او روشن...
و از این نیت که کرده بپوشد...
و در میان حقین بیگونام گردیا...
و از شخصی که سینه چهره و بلند باد...
ماه باشد که در کار گرفته وی مدد نبود...
سابق گذشته نیکتر بود ان شاء الله تعالی...
الیقین ها جوهر آمد ترا حار و رند کجاست...
هم در ترا سید در شد ز دشمن بیخ تو غم که گویم که هر دشمنی ترا غرق بشد...

باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت

اگر عایب که در این بیماری
شود حاضر دلت محمدی چو باشد
و نگاه باش که اینغال نشانت
دستی بدن و آمدن غایب شادمانی
اندر نشانی که کرده بگرد
هر چه قلم باشد بخواند
اگر اید قوله **تَقَا حَلِدِينَ فِيهَا ابَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ**
رَضُوا عَنْهُمْ چو آید لغات اندرین دم بشمال دگر نعمت کم

چو آمد زبان خود بگنجد
که تا خوفت باشد پیش باکم
ای خداوند فالین ان و نگاه باش
غایب نازد و لیکن فکر اندیش
در طالع تو بر آید است اکنون
از زمین تو باشد و لیکن
واقف شو و لیکن که خود
حاصل گردد و بمراد رسیده
علماء رحیم الله قیام و علم الیه
نزد که حاصل گردد ان الله

سَلَامًا فَكَاللَّهْمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ چو حرف ال آمد
بهر روزت نیکوتر گردد احوال
چو حال آمد دلایلی که
که تا مسعود گردد بر تو ایغال
ای خداوند فالین ان و نگاه باش

باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت

باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت
باید که با بخت کمال
شود و در این حالت

و بعد از آنکه این عکاس رضی الله تعالی عنه گوید که از غایب که در رفته است که خبر
 حیافته باشی البته خبری بی و شادمان شوی و امام خزر از رحمت الله تعالی علیه میگوید که
 خدا تعالی او را زیارت خانه کعبه روزه کند از الله تعالی و اگر زما آید قوله تعالی
 زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ لَبِىَّ وَرَبِّى
 چون در ظاهر تو می آمد زان نیت ولی از بی سوخته در میان نیت میگویم کمترین نیت گذرخ
 ولی تعمیر کردن همچنان نیت بعد صابری حاصل شود کام ازین نیت موم شرح و بیان نیت
 مکن تعمیر زنجار اندر سینه رشتوان بپند اگر گوشت گران نیت ایجا آوند فال بد
 و آگاه باش که اینفال الطیال تو بر تمام دلالت میکند بر دل تنگی و پریشانی احوال و
 پر اندک گی دل اما این وقت تا هفت روز زبان خود را بکند بر عیدش و خورمی و
 و در وقت فراوان که رویه بیو آرد و طلب چیزی که میکند زود حواصی یافت و آنکه از
 مرثیاد را ایمن شوی و مانده از دیگر از مافی التفسیر خود واقف کرده دل قوی داشته
 بر دشمنان کفر مایی و اگر نیت سفردار برای خود بکند اما از کرده خود پشیمان
 شوی و راز خود را از خدایت پویشیده داری تا رزق تعالی امان یابد و در امان حق باشی
 و از شخص میانه ناله و زرد روی احترام از یاد کرد تا عاقبت بخیر باشد و صورت که در
 خاطر دارد بکن که یک خواب بود و امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه میگوید که اگر
 بکنی زان باشد شیخ حسن بقره رحمه الله تعالی علیه میگوید بسیار بخور می در آمد تا زان نرسد
 و امام قیصر رحمه الله تعالی علیه میگوید که کل بر جزای غر و عمل کن تا براد بر کت است و اگر
 تعالی اگر س آید قوله تعالی سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوا خَلْدِي
 چون آمد سعادت یار گردد غنوده بخت بیدار گردد چوین آمد مکن یک خصمت بد
 کران خصمت کت بیا گردد مگوا بچکس دل خویش که تا در دتر ایتار گردد
 چون آمد سعادت یار بدو اگر خواهی که ز بسیار گردد ایجا آوند فایده نیت

مراد که این سوال که کرده از برای عاقبت کار خود یا از برای غایتی یا از برای چیزی است
درست آوردن لغایت خوب خصوصاً سفر کردن و رفتن باد بر سرشادی و خوشی
و غیر ذلک و در این روز در پیرو آمدن از غم و اندوه و شفا یافتن از رنج و محنت و
طاعت از نحوست بیرون آمدن و بسیار بیست و هشت روزن باد که از غم رنج و اندوه
که در دل دلدازد و زود حاصل شود و قبول شیخ حسن بقره رحمه الله تعالی علیه را از خود با کس گویا
برین نه نشود و امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و عبد الله عباس رضی الله تعالی عنه گوید
اگر سفر کنی بود بسیار بیایی و هدیه کار بجز از سفر نباشد اگر تیرتین آید قولم تعالی شاهد
نشانهد چو تیرتین آمد تو شورت خراب شود که از شر هجده شیرین نیاید
چو تیرتین آمد تفاوت دهد فال کجاست خصوصاً نماید چو در فال تیرتین آمد در ششم
خدر کن ورنه اندوهت کشاید درین نیت مکن تعمیر اندوه بهر کار که بشاید بنیاید
ایجاد و نذر فایده آن و آگاه باش که اینفان دلالت میکند بر دل شیخ و ملال خاطر و سر
گردانی و پریشانی احوال زنده در دست ازین نیت که کرده باز دار و ازین اندیشه فارغ
شو که پشیمان و پریشان شوی و بهر که دوستی کنی آخر دشمن تو شود و دو روز زبان خود
نگاهداری ملول نه شوی و دوستی از دوستان تو حرکت مخالفت کرده اما زود بخلاص
و بصلاح آید و سفر کردن و عقد پیوند کردن بسیار بد و توکل بر عمر پروردگار کن تا
مقصود حاصل شود و امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و بعضی از ائمه بر آنند که
صاحبش بماند که توبه در استغفار کند تا از ملال و خوف عینی شود ان شاء الله تعالی اگر ص
آید قولم تعالی ص وَالْقُرْآنِ ذِی الْکُرْآنِ چو در فال تو حرف حاصل شود
در عمر بصورت بر تو بشود چو ص مد بصورت کن بصورت کنان بصورت بیانی بزیست در بود
بهر کار که خواهی گشت مشغول به بصورت کن بهتر از هر روز درین نیت اگر بصورت نماید
مراد در دهر سار معبود ایجاد و نذر فایده آن و آگاه باش که اینفان دلالت میکند بر

میکنند بر آرزوی زدن و طلب چیز دیگران و یافتن آن اما دلالت کسب عزیز تر نمایند
 ناست بقدرت بکسی که آنچه در دل گرفته بدست آورد یا دل خوش دارد که فال عیون
 پیغمبر علیه السلام که بطالع تو بر آید است رو که بهر کاری که آورد یا آن کار پیش تو آید و
 مقصود حاصل شود و امام جعفر صادق گوید و عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما
 که در فال صبر بآید کرد که تا فرج یابد پیغمبر فرمود علیه الصلوة والسلام **التَّصْبُرُ**
مِفْتَاحُ الْفَرَجِ اگر من آید و تو تا صبر کنی الله مثل عبد الله
 چو صاد آمد بغایت آید برادر عیانت نیک باشد فال بنگر چو صاد آید بر آنکس باشد خوش
 دلی خوش از غم و اندوه بی بر و گمراه کار خوبی کن بر روز و مکن تعجیل کار خود بر
 که حرف صاد باشد بس مبارک ازین نیت ز غم خوشی خور بر ای خداوند فارغ
 آگاه باشی که اینفال لطیف تو بر آن است بشارت میدهد شاد و خوشی و عزت
 و دولت بتو دریا آورده از شنیدن چیزی ببا نیت شادمان شو اگر چیزی آید از تو
 رفته باشد زود بدست آید و از شخص گندم گون استر از باید کرد تا بگذرد نیت
 و ازین روز تا شازده روز دیگر از مانی القیم خود واقف گرد ازین نیت که
 کردی شادمان و خرم شو و هر اندیشه که در دل دارد شروع کن که بغایت
 پسندیدنی می نماید و پشیمان نه شو امام جعفر صادق گوید رضی الله تعالی عنهما و شیخ
 بقره رفته الله تعالی علیه مگوید درین نیت که کرده هیچ مکن که کار تو نیک خواهد
 شد ان شاء الله تعالی اگر ط آید قوله **طَهَّ مَا أَثْرَلْ عَلَيْكَ**
الْقُرْآنُ أَنْ لَيْتَنِي چو ط آمد طهارت کن طهارت برو میکنی تو در بار آید
 چو ط آمد بگر کن وجود ز رعیا بدو جرم بغایت بتو نیت حد کات بر آید
 مخورم چو نیک آید بغایت تو چون ز اهل شقاوت گشته گریه آید ز تو خیر و عبادت
 ای خداوند فارغ باش و آگاه باش که طالع از نحو است بیرو آید و دولت غن شد

و ازین روز تا هر روز دیگر شاد و خرم گردید و دل خوش دارد که از غم اندوه خلد می شود
 و در کار که هر کار که آورد به پیش بر و اندیش که در دل دارد شروع کن که بغایت
 بیگیت و از آن به گذشته بهتر خواهد و یقین خود را در دست از اگر غم سفید
 برو که مبارک است و اگر مراد کس را حاصل شود و امام جعفر صادق گوید رضی الله تعالی
 عنه و امام تیسری و امام فخر رازی رحمة الله تعالی علیهم مدک و کرم کار کن - نیک و خلیا بی حال
 از تو در وجود خواهد آمد و اگر مراد می خواهی از گناه آن تو بکن تا مراد حاصل شود و اگر
 ظ اندوخته تا طلا و طلا و ذلالت چو ظ اند مراد حاصل آمد
 هم در کوشش منظر آمد نیکو فالی است فانی اما در آن که فال کون کان عاقل آمد
 به فال هر که حرف ظاهر آید لعین میدارند زاده معتدل آمد ترا نیکو بود این نیت و فال
 گل امید روز گل بر آمد ای خداوند فایده نگاه باش که این فال بطالع تو بر آمد است
 کار یک مشغول شو بغایت خوب است و مراد تو حاصل شود عبد الله ابن عباس میگوید
 گویند رضی الله تعالی عنهما که خداوند فال بهر کار یک دست زند برادر رساند و الله است
 اگر غایت آید قوله تعالی عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ جوعین آمد علی الرغم بد اندیش
 بکن عیدش و ناطوش بی نیش جوعین آمد بغایت عمریابی حدوده کال بر کام دل خو
 جوعین آمد درین نیت عمل کن منته اندوه بر جا و بدیش درین نیت که هر که سعی نما
 بکن تعبیر از دشمن قینش ای خداوند فایده نگاه باش که این نیت که تو کرده
 سعی بنما و هیچ اندیشه مکن امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و شیخ حسن بصری
 رحمة الله تعالی علیه بر آنند که صاحب فال و عمر در از یابد و از غم غم گردد و امام
 فخر رازی گوید صاحب فال بهر کار یک رو آوردنی حال کفایت شود ان و الله تعالی
 اگر غایت آید قوله تعالی الم تَحْلِيَتِ التُّرُوقِ فِي آدِ تِي الْأَرْضِ
 چو غایت مشغول بنفالی عمل کن فرائض پیش کن رو در نیت کن اگر بنفالی قرآن صدق دارد

بهره صدقه

بدو صدقه بدر وقتان مکین چه چیز داده باشد بگفته زود مبراق و در وقت دولت بر این
 بدر وقت اگر ندری تو صدقه درین نیت بخوای بود ممکن ایضا و نذ فال بدان و
 آنگاه باش درین نیت که کرده غمزه خواهی گشت و بفرانغ یا هن کار مشغول شوی و
 عبد الله ابن عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما گویند که صاحب فال ممکن نه شود و
 اگر صدقه بدهد کار دشوار نه شود ان شاء الله تعالی اگر گرفت آید قوله تعالی فمن كان
 يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ - خوف آمدن فالت کام یابی میان فرزندان نام یابی
 خوف آمدن سوخت خواهد آمد که ازها عبید انعام یابی حکم کار پریشانت شود جمع
 ز غایت بگمان پیغام یابی درین نیت سفر کردن نشاید دیگر کار خواری کام یابی
 ایضا و نذ فال بدان و آنگاه باش ازین نیت که کرده همه کام دولت حاصل شود تر از نیت
 چیزی نماید که خاطر تو جمع شود و شیخ حسن بهر رحمة الله تعالی علیه گویند که صاحب فال را درین
 نیت سفر کردن نشاید دیگر کاری که کند نیکو باشد و الله اعلم الحرق آید قوله تعالی
 هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ - چو در فال ترق آید قرار است
 چو حال تر از در زیر پا است چو فال آمد قبول حلقی گردی درین نیت یقین دان اعتبار
 سخاوت پیشه کن تا کام یابی سخاوت از مینبانی شمارت چو آمد قدم در نه در بخار
 بکن سبب و نه وقت انتظار است ایضا و نذ فال بدان و آنگاه باش این نیت که
 کرده در فال تو دلیل بسیار است اول آنکه مقبول حلقی گردی چنانچه هر که ترا بسند دولت
 گردد و تو مقبول خدا تعالی گردی امام خزرازی و عبد الله ابن مسعود رضی الله
 تعالی عنهما بر آنند که صاحب فال قبول حلقی بجان و دل خواهد بود گویم این است
 که امام جعفر صادق گوید رضی الله تعالی عنهما که صاحب فال ق را سخاوت بیاورد
 تا بخیریت بر آید آخرت سبب اگر گرفت آید قوله تعالی كُنْ لَكَ كِدْنَا
 لِقَىٰ سَفَىٰ - چو کاف آید که در می نماید بجهانت حضرت می نماید

چو آمد اگر سبب نمانی به آخر هم فتوت می نماید مکن سبب اندر بکار ایما برادر
 یقین میداد قصور می نماید مگر در ای نیت که کرده و گرنه شر و شورت می نماید
 آنچه از نذر فال بدان و آنگاه باش ازین نیت که کرده اعتبار کن و ازین شغل دور باش
 و خود را از و بگذار و یک چنگ مکن و عبد الله این عیب گیر در حق الله تعالی عینه اگر کسی
 بیع کنی و یا قرض گیری هیچ سودی نمانی و الله اعلم اگر لایق بودی که لایق است
 السموات والارض چو آمد لیلیت فرغنده گردد برده کار نیت زنده گردد
 ازین نیت که لایق است یقین دان طاعت فرغنده گردد زحق چون خوب را نیت
 ز جهان و دل حضرت بند گردد بر آنکه کوعدا و یا تو زرد ازین اگر همان پر گنده
 آنچه از نذر فال بدان و آنگاه باش که این نیت که تو کرده بعایت نیت و هم کار
 گردد و طاعت شود و اگر باین نیت شغل شوای مرادت حاصل شود و امام
 جعفر صادق میگوید در حق الله تعالی عینه که صد باب از حق خوش و خوب و بیان را
 دو ستارند و دشمنان دولت گردانند و امام قیس میگوید در حق الله تعالی عینه هر کار
 که روی آورد زود حاصل گردد ان شاء الله تعالی اگر مایه قولی مالک الملک
 جویم آمد حذر کن از نیت بگویم شرح حالت بر قامت حذر کن از چنین کار ای برادر
 جویم آمد چه میخورد ^{مست} مکن در حق بکس چون میم آمد کران دعوی نه بین جز نیت
 آنچه از نذر فال بدان و آنگاه باش ازین نیت که کرده میم نیت تو است از نیت
 مست مانی و شیخ حسن میگوید در حق الله تعالی که زحما و کس میم و امام خزر زرد
 گوید صد باب لایق است ازین نیت بر نگردد ز میان خود میدید و اگر هر کس نیت
 او بر اهدت مبدل گردد ان شاء الله تعالی اگر نیت قولی تعالی و القلم و
 ما لیتظرون درین نیت که در فعال تو نیت قولی عالمی گویم که چون است
 چو نیت آمد نماز را مکن وقت که شود در وقت این نیت چون نیت نیت

چو آمد نیت بر گنده گردد

زاده

درین وقت

ترا دولت قرین دشمن زبون است درین نیت که کرده سعی کن زود که هر روز سعادت
 اخذ او نذ فال بد او آگاه باش ازین نیت که کرده دست باز مدار که مراد حاصل شود
 و امام جعفر صادق گوید رضی الله تعالی عنه که در نماز نگاه کن و امام خزر از می گوید
 رحمة الله تعالی علیه که در نماز مستقیم کن تا در رزق و روزی بر تو کف ده گردد
 انشاء الله تعالی اگر او آید قوله تعالی وَتَعْنُ مَنْ تَشَاءُ وَتَذَلُّ مَنْ
 بِيَدِكَ الْخَيْرُ چو در فال تو او آید وصال به بکارت کمال اندر کمال
 نیاز حاجت بکشد زهی فای که چون آید لاله است در دشمن هم حذر کرد چه حاجت
 سردشمن بیاییت پایالت چو او آید نیالت برادر ترا باری چو اخلاط مدلت
 اخذ او نذ فال هم مغرور میگویند هر که را او در فال آید از حق تعالی نیاز گردد و
 امام خزر از می گوید رحمة الله تعالی علیه که خداوند فال را در کار جهان است که بجز
 خلق را با و حاجت افتد و شیخ حسن لیکر رحمة الله تعالی علیه و این عباد می گویند
 رضی الله تعالی عنه که از همه بدایمی شود انشاء الله تعالی اگر آید قوله تعالی
 اِنِّي عَلِيٌّ لَا لِنَسَانِ حَيٍّ مِّنَ الْاَدْوِيَّ ترا بجای چو آید نیالت
 مبارک باشد در راه و مسالت چو آید بر آن کاریک خواهد بکن افزون شود هم جا و
 مراد اینجهان و آنچه جوها آید شود حاصل نیت اخذ او نذ فال بدان و آگاه باش
 این نیت که کرده مبارک است و هیچ فکر کن که مراد حاصل شود درین نیت خوش
 کن تا مراد زود حاصل شود و امام خزر از می رحمة الله تعالی علیه و این مسود رضی
 الله عنه هر دو بر آنند که مراد دو جهانی بر آید انشاء الله تعالی اگر لام آید قوله تعالی
 لَا اُقْتَبَسُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ چو در فال تو آید بیاید سبکتر گردد این نیت
 درین نیت عمل ناکرده بهتر که آید تا تو این روشن سر اسر تو میدانی که لامعین برادر
 بمانی گوید ترا از میان بگیرد اخذ او نذ فال این نیت که کرده بگذر که هرگز بود

نزلد و عبد الله ابي عباس و ابن مسعود رضي الله تعالى عنهم گویند که نیت ناکره
 بهتر است هیچ چیز در نیت و الله اعلم بالصواب اگر کسی آید قوله تعالى يا
 ايها النبي لم تحرم جوئی آن دعا را باریا اگر بکار بیاری
 جوئی آن خبر بیاری ز غائب غنوده بخت تو بیدار بیاری تو با عیشت و ناله و کام و شاد
 خودت از غم و بیاری ای خداوند تعالی ما حرف آخرت و الف از اول خوش
 است و ما در آخرت هر کاری که پیش گیریم الله باری و در فکر نیت
 که قال کلام الله است امام جعفر صادق رضي الله تعالى عنه و شیخ حسن بصری رحمه الله
 تعالی علیه گویند که خداوند تعالی از دنیا بیرون نرود تا پیغمبر صلی الله تعالی علیه
 سلم را در خواب بیند هر که دیدار رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم در خواب بیند

مراد هر دو جهانی حاصل شود و الله اعلم

با القلوب ۱۱۱ تمت از جمع ۲۳

در الحج سنه ۱۱۱ موضع نخست ص ۱۱۱

تا که الشيخ عبدالقادر گیلانی قدس الله تعالی سره العزیز فی کتاب بهجت الکرار من
 جلس علی سبی علی الدرد و قد بدان کیونیه اشیا علی فصله وان فقد منه و
 بنور زیدی زیدی زیدی فصله فی الله تعالی ان یکن ستار غفار و فصله
 رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان یکن شفیقا رفیقا و فصله من ابی کبر
 القیدی رضی الله تعالی عنه ان یکن صدقا صادقا و فصله من امام عمر رضی الله تعالی
 عنه ان یکن امرا با محرف و ناهیا عن المنکر و فصله من امام عثمان رضی الله
 تعالی عنه ان یکن قایما بالعدو صائما بالانهار و فصله من امام علی کرم الله
 تعالی وجهه ان یکن عالما شجاعا لهذا مولانا یاروم صاحب صیفات
 در مشنوی شریف قدس الله تعالی سره العزیز زبانی کنیه اول سر بر کلمه حرف

قال النبي صلى الله عليه وسلم من قرب له طعام ورجع
 صائم فاكل ولم يقبل ان يصائم كتبت الله تعالى له عبادة
 ستين سنة وانما انما يصائم كتب الله تعالى له صوم شهر
 وانما انما يصائم ولم ياكل كتب الله تعالى له صوم يوم واحد
 وقار بعضهم كان عاصيا ان نقل من يقين مدارك
 قال النبي صلى الله عليه وسلم انما كل طعام فربيت
 صفة لا يعني ثقتة ايام ومن اكل فكان اكل لم يخنز
 الا 12 ومن لم يخنز ابيد واحد صبر الله تعالى
 علم سبعين سنة 12 اها 12 لو ارسل كتابا على رجل
 صفة حرقا يتابع له وعقره لم يخنز عندا يخنفه
 رحمة الله تعالى عليه وعند ابي يوسف رحمة الله تعالى عليه
 او حجب الضمان عند احوال الناس بهذا كله وهو محتمل
 يقع 12 محتمل وانما 12 اها 12 ان راق ان كان
 مشهورا بالسرقة او انما صعد ان كان مشهورا
 بالعدو فانما حجب الخزانة طلب البينة من
 احمد بن حنبل ان شاء الله تعالى ما يخلف على احمد بن حنبل
 قاضيان 12

قال النبي صلى الله عليه وسلم انما كل طعام ورجع
 صائم فاكل ولم يقبل ان يصائم كتبت الله تعالى له عبادة
 ستين سنة وانما انما يصائم كتب الله تعالى له صوم شهر
 وانما انما يصائم ولم ياكل كتب الله تعالى له صوم يوم واحد
 وقار بعضهم كان عاصيا ان نقل من يقين مدارك
 قال النبي صلى الله عليه وسلم انما كل طعام فربيت
 صفة لا يعني ثقتة ايام ومن اكل فكان اكل لم يخنز
 الا 12 ومن لم يخنز ابيد واحد صبر الله تعالى
 علم سبعين سنة 12 اها 12 لو ارسل كتابا على رجل
 صفة حرقا يتابع له وعقره لم يخنز عندا يخنفه
 رحمة الله تعالى عليه وعند ابي يوسف رحمة الله تعالى عليه
 او حجب الضمان عند احوال الناس بهذا كله وهو محتمل
 يقع 12 محتمل وانما 12 اها 12 ان راق ان كان
 مشهورا بالسرقة او انما صعد ان كان مشهورا
 بالعدو فانما حجب الخزانة طلب البينة من
 احمد بن حنبل ان شاء الله تعالى ما يخلف على احمد بن حنبل
 قاضيان 12

ومن شرب الدخان فهو شرب
 دم الاضياء ومن شرب دم الاضياء
 فهو شرب دم الاضياء
 قاضيان 12 اها 12

ومن شرب الدخان فهو شرب
 دم الاضياء ومن شرب دم الاضياء
 فهو شرب دم الاضياء
 قاضيان 12 اها 12

ومن شرب الدخان فهو شرب
 دم الاضياء ومن شرب دم الاضياء
 فهو شرب دم الاضياء
 قاضيان 12 اها 12

ومن شرب الدخان فهو شرب
 دم الاضياء ومن شرب دم الاضياء
 فهو شرب دم الاضياء
 قاضيان 12 اها 12

قالت خديجة رضى الله تعالى عنها
 في يوم الجمعة فرقت العمران
 بين علي الصلوة وادخلته حاكمه
 فذهبت في جرتي انما كنت ما كنت
 يا رسول الله فقالت اذا مررت بقبر
 ابي فحضنت في قلبك انك تنظر
 حال امك فنزل صبراً شريفاً عليه السلام
 انه قال الله تعالى اترى يا حبيب
 عني حتى احيى امك فقالت
 بل نظرت الي قبره فخرجت من
 قبره فقالت ما ولدي انت رسول
 الله وانا اشد همدان لاداء الله
 وصدا لا شريك له واشهد ان
 محمداً عبده ورسوله ۱۲ نقل صحاح

۱۲ کا ۱۱

از حضرت رسالت نبی صلی الله
 تعالی علیه وسلم نقل کرده است
 که والدین ما هیچ گاه عبادت
 اصنام ننموده بلکه طاعت دین
 بدین عیب علیه السلام بود و من
 متولد نشدم بودیم و معجوت برسان
 شدیم و الله منزهت معلوم شد
 که اولین او در دین حق بود اما
 چون متقدمین بودند و این
 مدخول گفتند لقبی است بجز ما
 متاخرین بود ۱۲ موافق تقریر
 و مشهور عبدالحی است اشهدی

کلام ۱۱

قال ابو الفضل كنت عن الامام الهادي محمد بن محمد
 الله تعالى عليه صلوات الله عليه وادخلته حاكمه
 ما بالعلامات بين الناس يعين الله سيادتهم ام لا قال الامام
 ولها علامات اولها حسن الخلق مع الناس والثاني
 ستر العيوب بجامع الناس والثالث كثرة العزلة
 الدار والرابع العفو عن الناس وانما من ان لا يكون
 فاعلم ولا مفعولاً بالجرم كما ان عليه الصلوة والسلام
 لا يكون فاعلم ولا مفعولاً تعولم بها وانك لمع خلق
 عظيم ومن كان سوء الخلق لا يصح له مع رسول الله عليه
 الصلوة والسلام بالاجماع ومن كان فاعلم ولا مفعولاً بالجرم

لا يصح له مع رسول الله تعالى عليه الصلوة والسلام

بالاجماع ثم الكذب والغيبة والتمیمة والبیان
 كلها ليس من اولاد رسول الله عليه الصلوة والسلام
 كان له هذو الا فاعلم المذكور لا يصح له مع رسول الله
 عليه الصلوة والسلام بالاجماع قال الامام معرفة هذا
 والحق على ائمة رسول الله عليه الصلوة والسلام لان في
 اخر الزمان اكثر الناس يقولون انما من اولاد رسول الله عليه
 الصلوة والسلام ورسولون شعرتهم مثل العيون فاذا وجدوا
 بينهم صفات العبادات لقبيلتهم وتوطينهم وهذا
 يكسر وتوطينهم في اخر الزمان والساكني عنها فاعلمون
 نقل من شرح الطحاوي ۱۲ کا ۱۱

بفان

فراق كعب البدر سنة في الفقد الثاني اعلم انه ذكر في الاسترشاد
وغيره من اين كعبه كعب سواد اعظم لتفسيره في حقيقت
اجاب ففقه بالوليات رحمة الله تعالى عليهم انزقا و
اقرده است كعب سواد اعظم الوجيفه والبوليفه و
محمدا رحمة الله تعالى عليهم حكمه ان اتفاق كعبه انه
سواد اعظم بوآته الاتباع ما يكبرون وفيه ايضا اذاج
ثلاثة من الفجر على شئ واجب ١٢ شرح ٢٤
وروي رضي الله تعالى عنه قوله صلى الله
تعالى عليه وسلم يوم القيامة يخرج
العقرب رر من السماء الى البعة ودينه الى تحت الشرا
فينادي يا علي صوتي سمع من مشرق الى المغرب فيقول
اين من يابز الرحمن اي حارب الرحمن فيقول جبرئيل
يا جبرئيل ما تريد قل اريد من سنة لفر من سنة محمد
صلى الله تعالى عليه وسلم اين من ترك الصلوة و اين من
منع الزكوة و اين من شرب الخمر و اين من اكل الربوا
و اين من حدث حديث الدنيا في المسجد انا انكلمهم
و اطعمهم فيلقتهم كما يلقي الطير الحسنة فيجمعهم
في جهنم فيخرج الى جهنم ١٢ نقل من دقايق الحقائق في سنة

قد روي عن جعفر بن محمد عن ابيه
عن ابيه قال قال رسول الله عليه
الصلوة والسلام الصلوة لم يتركها
المرء قط اذ كان في الدنيا
ولوز المعونة واصل الايمان و
اجابة الدعاء وقبول الاعمال والبركة
في التزوق وراحته في البدن و
سلام على الاعداء وكسر اصعته
للشيطان ويباع ضعفا وبين
ملك الموت ويستقر قبره و
فراش تحت جنحه وصوره بالخير
ويكبر يومئذ وزادا في قبره
يوم القيامة فاذا كانت القيامة
كانت الصلوة تظله فوقه واما على
رأسه وكعبا على يديه واوز سعي
بين يديه وترايينه وبين النار
وحجة بين يدي التراب وتعلقا في
الهميزان وجواد على الصراط و
مقاها للجنة ١٢ دقايق الحقائق
ووضع يديه على مخزبه ولبط اصابعه
وتشهديه ويرى ذلك فرجى حيث
وايل ابن حجر رضي الله تعالى عنه ولا
فيه توجيه اصابع يديه الى القبلة نقل
معدايه وهو بشرط بالاسجة فمن
اشياح من قبله لانه لا يشير لان في
الاشارة زيا قار رفعه لا يحتاج و
الترك او ي لان بين الصلوة
البركة والوقار ١٢ اعلم انه
روز جمادى سنة ٢٥٥ هـ في الحج سنة
١٢٥٢

اراد ان يوردكم في ديوانه
بمعاداة اسم سرور انتم
تفتشوا على خالقنا كما نازنا
استسودت بغيرنا
وتسودت بغيرنا
ووجهه مشرق بيننا
عياا ووضعت على راسه
تحدثت عالمي سبب ما هو
ازاد اضعف ببركته
من عائلته سبب ما هو
لفظ رازوق شكا

جعل يقول لا قول بقولنا الآية و
 الاعمال به فهو زاد على الروا ^{علي}
 اجماع الامة فعليه التوبة و
 الاستغفار وسئل عن هذا
 بعضهم اذ كان له رأي و
 اجتهاد و علي ان يجتهد برأي
 لغيب دون رأيهم فهو مذموم
 وان لم يكن كذلك لم يجز
 اليه عليه الكفر لان الفتوى
 فرحا بما جعل بمنزلة في
 حق المجتهدين ١٢ غرائب ١١

قد النبي صلى الله عليه وسلم
 ربط الارض على ابناء و اهل على
 الحوت و اجوت على الصخر و
 الصخر على قرن الثور و الثور
 على الشرا و الشرا فوق الملك
 و رجل الملك على جناح البعثة
 و البعثة على البحر و البحر على
 متن جهنم و جهنم على التبرج و
 التبرج على حجاب الظلمة لا يعلم
 حكمته الا الله تعالى جز مشاهير ١٢

الارض سبع طبقات

سوداء و حمران

و حمران و صفراء

و صفراء و زرقاء

و صفراء

و القضاة فاما بمنزلة معقول كالصراط للمصلح و اما
 لمنزلة غير معقول كالغذية للعلوم و نور النبغة للبرج و كل ماله
 يعقل له مثل قرينه لا يعقبي الا لوجوه كالوقوف لمعرفة و
 رمي بحجار و الاضحية و تسمية التمشيق فامتها على صفة الحجر
 لم تعرف قرينه الا في هذا الوقت لان الاصل فيه الارتفاع
 و قوله تعالى و اذكر ربك في نفسك تفرغاً و صفية و دون
 الحجر و قد ادعوا ربكم تفرغاً و صفية ١٢ و في صحيح ١٢
 قوله تعالى اجمع العلماء على استحباب تحسين القموت بال
 و تزيينها و قوله عليه و الا عاديث و ارادة في ذلك
 محمولة على التحسين و التمشيق و اولو حملوا في القموة
 بالالمان فذكرها ما كرمته الله تعالى عليهم و كجهدوا
 على اتمام القرآن له من خشوع او يتفهم و اباها بالوجيفة
 رحمة الله تعالى عليهم و جماعة من التلغف للاحاديث و لان
 ذلك سبب للترقة و اثاره الحشية و اقباه النفس على
 استماعه قلت قوله في رحمة الله تعالى عليه في موضع الكرم
 القردة بالالمان و قال في موضع لا كرمه ما قاله اصحابنا
 رحمهم الله تعالى عليهم ليعلم منها حذافاً و اما حذاف حالين
 بحيث كرمها اراد اذا مطط و اخرج الكلام عن موضعه
 بزيادة و نقصان او عد غير محدود و ادغام ماله يجوز اذ
 و كذا و حيث اباها اراد ان لم يكن فيها تغير موضع
 الكلام ١٢ شرح نووي للمسلم في باب الاستحباب تحسين

القمر

کشف بیت حر لیس جان

راست اگر شود و شریک است
خویم دل قانع که زهر شود
و شریک است در عجز
فناخت هم روح خود را
در دهن فرزند است اگر
بست سیر است ۱۲

یک پاهای فرزند خود یکی
است در بر خواران علم فرستاده
باین طور مان فاضل کاغذ
فرستاده که فضیلت و کمالات
دستگاه چون شتری ادب
و ناسریت بخدمت فرستاده
شد باید که بداند ذکر و تبار
مکرزیم نموده کجور و جفا
راست نماند و در صحرا پر هیز
گازر حر اینک باب دیدم
عسکرها هفت تار هفت
هوا و هوایک شود و جل عیب
پوشی بر پشت آن اندازند
که تا لعین بگیرد نمک و
بالان شکیبای برو اندازند
که تا در معصیت پائی کفر
لوی نرسد ۱۲ سو ۲

و تعریف گفته اند پیش از آمدن تمام آب بود پس
آب که قافی که کعبه است جمع شد بطریق کوه و آن روز
یکشنبه بود پس بخار بطریق خود در هوا جمع شد به
طریق کوه پس اینها آن بخار را در می بیند گردانند
از آن در آسمان آفرید و روز دوشنبه آفتاب باها
و ستاره گان آفرید پس خداست زمین بطریق با فرزند
گردانید و روز سه شنبه خداست چهار پاهای خشک و
تری و پرندگان آفرید در روز چهارشنبه حویلی
و درختان آفرید و روز پنجشنبه گان قنطاریه کرد در زمین
بعد از آمدن زمین در زمین در جنبش بود و قرار بگیرد
پس خداست کوه آفرید تا زمین قرار گرفت قله تها و
ایجاد او قاعه و روز شنبه است و در روز آفرید و روز
جمعه محترم آدم علیه السلام آفرید و نقل شافع است ۱۲
رقه شنبه فرید الدین شکر گنج رحمة الله تعالی علیه قدس الله
تعالی روحه و قناریه ختی الی الله تعالی ثم الیک فان
تعطیفه شیاء فاصطفی هو الله تعالی و انست مشکورا ان
لم تعطیفه شیاء فاصطفی هو الله تعالی و انست مشکورا ان

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
قل الحق شیطان افره سن ۱۲

ومن در ایام ولیمته او طعم فوجی نیم لعل او غبار
 فلذاس بان لیتد ویا کورق الو حنیفة رحمة الله یح
 علیه ابتلیت بهذا مرة وهذا لان اجابة الدعوة مسنة
 تقوله علیه الصلوة و السلام من لم یجب الدعوة فقد عصار
 لیا القتم فله ترکها بما اقترنت به من البدعة من غیر کفایت
 اجتناف واجبة الاقامة وان حضرتها الناحية فان قدر
 منع عنهم وان لم یقدر یقبر وهذا اذا لم یکن معتقدا فان
 کان ولم یقدر علی منعهم یخرج ولا یقعد لانه فذلک شی
 الدین وفتح باب معصية علی المسلمین واهی عن اجمیفة
 رحمة الله تعالی علیه فی الکتاب کان قبل ان یصیر معتقدا ولو
 کان ذلک علی المایرة لا ینبغ ان یقعد وان لم یکن معتقدا
 قولها فلا تقعد بعد الذریع القوم الظالمین ووهذا لهم
 بعد حضور ولو علم قبل الحضور لا یحضر بخلاف ما اذا
 احتج علیه لانه قد نزه و دلت مسلة علی ان الله یح
 کلها حرام حتی التفتیح ضرب العقب ۱۲ همدایه من عین
 وکنت

صلوات الله تعالی علیه وسلم الی معاذ رحی الله تعالی علیه یعدیه فی
 ابن ایه بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی معاذ
 بن جبیر سلام علیک فانی احمد الیک لله الذی
 لا اله الا هو اتا بعد ما عظم الله لک اللجر والهمک البصر
 وارزقا وایک لشکر فان النفسنا و اموالنا و اولادنا

برگاه رسیدن الرسول با انتقال کرد اهل بیت آه و سوز
 باجماعت سید صاحب به خاص من رضایا گفت که
 که وفات شد امام باقر نوبت شد در آن وقت ابوی
 و تمام منع بود برای غایت خبر رسال کرد باقر
 چون از معاری نوزاد و دعوت مکرر که من
 وقت طلب بود که در حضرت در میان بود
 و بر آن وقت بر ویست باو مکرر کرد گفت که
 از قوت بان کنم تنم چه اگر حد اجمع کند بر تو
 قدر شد مگر بگذاشت بعد از آن به دعوت
 جمع شد بر وی مرق به بلند نگفت که رسول خدا
 در تاریخ الزمان او این آیه نیت که حضرت عمر
 ایستاد و گفت که خداوند گوید بر او حد او
 نیت که وفات نیت بگذشت علی بن ابی طالب
 که بگری باید و کدام کسان که وعده و نیت
 او بر این کلمه که پیش من گفت که در روز
 این یا در آن جهنم گرام نشد بعد وفات
 که در وفات دست میزد غیر وفات
 و در ادوار اولی بر کرده این بود عثمان که در
 که شبین هزار کرد حقوق عمر ایستاد ابوی
 که محمد نوبت که کس را بودی و آنس که عباد
 وفات شد و آنس که عبادت خدا میکنند آن
 بسید در آن شرعی و فاکر الدین

واولاد ما من مواهب الله ثم جزيل الهنيئة وعوارية
 استودعته يمتنع بها الى اهل مقدور وبعقبها وقت
 معلوم ثم افترض علينا الشكر اذا اعطى والقران اذا
 فكان ابيك من مواهب الله الهنيئة وعوارية استودعته
 متوكل به في غنيتها وسرور وقبضه منك باجر كبير الصلح
 والرحمة والهدى ان احسنت فاصبر ولا تحبب جزعك
 اجرك فتقدم واعلم ان يخرج ولا يدري شيئا لا يدري شيئا
 وما هو نازك وكان واتى سلام الله

و...
 ...
 ...
 ...
 ...

بخاری

رسالة

شبها تاقت در دو بايدان كاذب بقينف لا مير كبير
 ذي القدران الامير شير عليان امير ولديت
 حفظ الله تعالى من سواخ الزمان واودعته بسفاعة
 النبي اخر الزمان في اعطى
 اجبال 112 هـ

...
 ...
 ...
 ...
 ...

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد نبيك شدي بعيد من خالقك را سرودكم در وقت كاش
 مير از كذب و صغريه كذب و نعت بنفانيت
 ان سروركم را سرود و ارادت كه در علونك ظهور

...
 ...
 ...
 ...
 ...

حدیث در کولاک لیمان اظہرت

پاره سیلاب زینق عطار شو افزوده
کاب برق فرار عیار مغرب روح

سَرَبُوبِیَّتِی آیت بہت محکم و درانی است مستحکم اما
بعد چونکہ درین آوان کہ زمانہ قریب بعزم آن عتہ بہت
و رسلام بقول مخبر صادق **بَدَّوْا لَاسْلَام**

آغوی آتین رس پیشی غلام پیر اصل
سونا طلا عقیان شمس خورشید آفتاب
زہب زر سن مکنون کنگ لبط
نور چاندی لقرہ قمر فضا سیم

عز نبیا و سعود کماندہ

لبیا مگس ریب منہ ماہ ورب
تانبہ تمشیر مس نحاس ہرام زہرہ

دین اسلام بہ سبب ظہور فتنہ و ف دغریب دید آثار
اختلاف در دین بیضا بنیہ از اقوال طائفہ ضائع و طمان
صناعات نشانی کہ در صحرای سربظہور آورده اند کجہ رصاص ابض از نیز حجر انور حجر موسی
رسید ہر گز از اظہار کلمات حدلات انگیز و شہادت نیکشیر فراہ سیمہ رصاص اسود سر

کفر آمیز شان خاص و عام طائفہ محمدیان در تلامذہ ارجاع زحل مطرب حبوب الارض فرزش بسنوا
شبہت فنادند و سببش اینکہ این طائفہ مدعیان و کاتبین
در ظاہر خود را انبیا و اولاد انبیا ہستند و حدیث نبویہ آورند
میکہ کہ از ان کواہ حدلات و کفر نتیجہ دیگر ظہور
درین آورده چہرہ را بہ تعجب در دام تزییر خود در مکتبند
و علی را در ورطہ کبت و مباحثہ انداختہ از چنگ او شان
خود را بقید تقاضای رانند چہنچہ درین زمان چند مسائل
آمین از جانب ایشان بعضی اشخاص طلبکاران را بہ حاجت
ار شہت در و پنجاب جہتہ تحقیقا و فتوی علماء دین
سم العار مرگ موش زہر آدم شک یکہ

کیران ناگ لاک زبیب +
پیل جلقوش صعد مرغ سخت روی
سوختہ مثل سونا حفرہ +
لوبا فولاد آهن حدید جارش جہود
تعود مرغ روہن حوت ایمانی +
نکیا سفید پتھر اصل الحار قتال
سم العار مرگ موش زہر آدم شک یکہ

قال زرنیج سفید تر البیاض بنکو

البقر کعبه خسته اسد الارض کعبه

آتش بازی کا خاص جز زرنجن

ز زنجفر مرتب سرخ اینگر لعود

سایه بولن ز زنجرف دار شانه سرخ

کعبه بیت گوگرد عقرب عروس

سندروس زرنیج اصل روشن زرد

نار گوران رنگن پاروتی گر جا

زرنیج اخضر روح صفری تهری زرنیج

مالک عورت قمر طایس

آدمی سفید و هن محل دین ارم

موسی آدمی یعنی خون تیره سنگ سیاه حجر الترم

تنگ تنکار بورد عرب بورد از کون تنگ

مالک کتب قط قطران نالولیس

سل بیخ احر زرد خون چیت علم سرخ

شادد عقاب ذغال علم کچ سرخ روی

زرد ما طول تریاق جبرو خان

دارنگ مرد از بیخ مرتک رود گویا

دیبا فرستاد بودند همانچه علی اندیاز نیز لجر و طرح حیات

اوشان لعیار از فارس و عربی مرتب نخوده از نظر انجمن

گذشتانند و چون بدیده تحقیق خور و تا مادر ساله مرسته

و با یاب نمودم از صدق صغیر مذکور اعتقاد خود اصل

منش از جنت باطنی اوشان را در یافت کرده فهمیدم

و حال آنکه علمای مایان تا حرامی به مقصد خدایت اصل

شان نبرده از صغیر لطیف خود میدانستند که ایفرقه در

اعتقاد فقهی بخت دارند و در اصول دین اعتقاد

اوشان متفق مان اند از انجمنه در فرودگاه همراهشان

قبیله قری کرده و میدا بخت و مباحثه را وسعت داده

طبیعت اراستیا می نمودند و تا سر نمیدانستند که از بیان

این قسم سائید شنبه انگیز مقصد اصلا این است

ختم نبوت است دیگر مطالب مقصد را صرف بر آن فریب

بر روی کاری آوزند از سینه مرتب درگاه آن خاق

ان و چون که بر است از کذب بهشت و در کارخانه کلاش

شاه و گلار یک و در درک زانش عقده و خرد پریش

امیر شیر علیچ امیر ولایت فغانش بلخی با غیرت دین

میتن محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم خورتم که هر چند معر

از طرز وفادارت و سحر چند مرتبه از اشکام بلذاعت

لعیار تسلیم شده فارس اصل اعتقاد خود و منش

قلی این کو بختان را در ج رساله بنده ایم اگر چه در علوم

بلا

چند آیه خلیع نذارم و نیز فدا کردم که رسالت علی علم در رد
 مائید این کفار علی در هر دایره ساخته اند مگر به سبب
 اندراج احدی بلکه علمی عوام از ان بی بهره می مانند
 اکثر به علمی در حقیقت این بومان نمی افتند بلکه شکار
 این عالموشان خواهی موشان که جهانند دیگر چنین
 نیست و تا جا این کفار جواردندان شکن که ان
 را مجاز قدرت قیام قدر در ان باقی ماندگی
 نداده بود و سببش اینکه بلا در کفر کردیم که با جهل منش
 این علی این زمان واقف بود این را یکی از فرقه
 محمدی علی علیه السلام میدانستند و در فرودات
 این در مختلف نسبت رد و کد همراه این می نمودند و عوام
 از رد و بدو جدا می فریقین رناده در کفر در اشکات
 و افتادند از چینه این رساله مدله بدلای عقلیه که از
 دلایله علمیه نیز میبایست نذار در جهت تفهیم عوام تقنین
 نمودم تا عوام از مکاید این مأمون بمانند و امید از
 کاینات و مظهر موجودات محمد علیه افضل الصلوات و
 التحیات اندازم که بوقت سرفراز تمام محمود بند
 از شفاعت خود محمود بمانند اول مسئله مفصله و بیان
 این است خدا را که بزرگوار است چه معنی که بنده کند
 گفتن قادر باشد و خدا قادر باشد و دلخواه خود کرده شرف
الرب الثناء علی کل شیء قدیر

زلفار توتیای اخضر خود رخ سبزی بند
 اکبری سوا
 ابرک طلق مع جناح الشبیت انبرد
 احقرال کوکب الارض گنن قربول
 سون مکن مصاف القمر مارقتیا ابوالیاس
 سبایخ نفیس کندرجو گیا
 سببی شمار اشعار علی قباک هست
 سرود آمد کحل طین آسود حافظ
 خاک طوطیا ابر در چشم
 شک ملع ملع کون کون کفار انداز
 صمغ الارض
 سفید بر تال گودنق علم الارض حلیمس
 رساچور خلاصه ز نجف ایلین
 هبت جسد روح توتیا توتیا
 پیرایس زاک زان اخر
 سرکه خل فتح الیمالس
 دارچینا دارشکنا سلیمان
 اندیک سفیدی بیاض البیض شمع خایه ذات العنق

پس چو زنج شب آخاطیس زده
زنج باجود شوره خاک زده قطعات
سخت مقله لیس کهر خسته تله ستن

را آورده میگویند که در کل شیخ دروغ هم داخل است پس چگونه
دروغ در شیخ داخل شد خدا بر گفتن آن هم قدرت
فَنَقُوْا كُ اهل از آن خالق که ذات کمال بسیار
کذابت اعانت طلبید میگویم که مخفی نماید که آن
کفار در دنیا این مسئله در معرض دارند که یکی از آن را ظاهر
نموده منتظر وقت هستند که اگر لباس ظاهر یا مردم
تصدیای سلبشان نمودند بعد از آن جنت باطن
خود را آتش کار نمودند منرض باطنی آن را بیا خواهند کرد
حقايق مطلق هر شان این است که میگویند مایان
صرف قدرت خالق را بیا میکنند نه اینکه خدا دروغ میگوید
بلکه نگاه هر کجا بیا میکنند که خدا از کذب گفتن منزوع
فکر قدرت دارد که بگوید وَرَفَعْنَا رُوحَهُ اِلٰى اللّٰهِ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ . دلیل نیز
خواهم میگذرانند و رفعت رفعت علمای صاف طینتان
اهل اسلام را در نزد کمالی قیاد و قار کج است ادرا
جهت را بدین منشا که از آیه شریفه انکما در چه قسم
باید نمود بدست آورده در جاه صند است اندازند
منه میگویم که این توطئه ای که خدا بر دروغ گفتن قدرت
دارد که دروغ بگوید یا خواهد گفت یا گفته است صراحتاً
کفر است که حاجت تا و بیل ندارد و قایلش هر
که باشد بنر او را شمشیر و قتل است بچندین دلیل

حقیقی و یقیناً اول اینک است که اینها آینه‌ها
 کردن از اصول عقاید و دین نیستند که در عدم بیان
 نشان ظهور در عقاید می‌آید بلکه از آن تمیز هستند
 که در بیان نمودن سوا تخمین عقاید عامه دیگر چیزی با ظهور
 نمی‌رسد و زین بهر که به فرقه محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم چه
 خاص و چه عام ظاهر است که خدا بر هر شیئی ممکن قادر است
 لیکن در اظهار قدرت نسبت این قسم الفاظ را که یک
 سزاوار است زیرا که هر طایفه از طوائف عالم میدانند که
 خالق کل اشیا خداست تا هم علمای دین مبین محمدی علیه
 الصلوٰۃ و السلام نسبت خلق خود کرده ببار خود آید
 بخدا نمیکنند اگر چه مخلوق خدا هستند و سوا خالق حقیقی
 دیگر خالق ندارند مگر بحاطت کجاست خود نسبت خلقی و
 بذات پاک آن بی‌شما چیست سواد را خائز نمیدانند و هم
 اینکه خاها باید کرد که پس بر آنکه از یک قطره مین از پشت
 مخلوقی پیدا شود خالق لا نزاع در قرآن مجید و فرقان مجید
 خود حکم آیه وَلَا تَقُلْ لِهٰمِ اَفْتِنٰمِ
 کامل از لفظ اَفْتِنٰمِ نسبت بدو دارد که در اینده لقیاس
 باید کرد که لفظ اَفْتِنٰمِ چندان که یک هم نسبت شارع
 جائز در حق پدر لغز نموده اینطایفه مقلد و تابع چه قدر بود
 ادب بکار برده چه قسم الفاظ ناشایسته کند و غیره مر
 خالق را که کل مخلوقات خلق او است نسبت به ذات پادشاه

جائز سیدانند الفها و باید کرد که هرگاه این لفظ کفر باشد
در عالم کفری دیگر کدام متصور خواهد شد سوم در تفسیر نکود
و تفسیر یهیوا در تفسیر آیه شریفه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

أَمْنُوا لَأَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا الظُّرْنَا

صراحتاً آورده اند که تلفظ بلفظ د معینین که در اصل کفرنا
معصیت باشد منع کلی است بلکه اظهار برادر و شهرت آن
که عوام در ضلالت میقتد کفر است پس ازین نیز میباش باید کرد
که از لفظ د و معنی که معنی واحد آن کفر یا معصیت باشد تلفظ
کردن علیاً منع کلی نموده بلکه شهرت آن را کفر قرار دادند لفظ نا
گذشت خدا چگونه شخصی که بر خداست و برادر داشته باشد
روادار خواهد شد دلیل چهارم بر واضح است که از این و تمام
باید کردن صاف در دنیا عوام یافتند که خدا هرگاه بر دروغ
قادرباشد پیش گفته باشد و بخواهد گفت و باین اعتقاد فوراً
در چاه ضلالت کفری افتند ورنه قیاس باید کرد که اگر غرض شرارت
حاکفه و نایب داشته باشند اقسام این مسئله را بیا نمودن؛
سواء ضلالت کدام فاین نیکی بخشد و با جهل علم نجا
واضح است که بروردگار از صفت ذمیم با انکار است و در
شان این کفار حاکفه ملامت و نایب آیه شریفه دلیلی است
وافی و در استدلالی است گانه که در سیاره سویم در سور

آل عمران من جلا و علا فرموده است که هُوَ الَّذِي

انزل عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ

تُحْكِمُكَ فِي هُنَّ أُمُرَ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مَشَاجِبِهَا

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا

تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ

تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

وَكَرَّاسِحُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ

كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو

الْأَلْبَابِ أَلَيْسَ لَهَا لَفْظٌ مُضْتَبِقٌ بِآيَاتِ

وَأَحَادِيثِ مُحْكَمَةٍ نَحِيحُهَا رَأْسُهَا وَنُجُودِهَا

رَادِدِهَا وَتَحْمِيلِهَا زَيْغٌ رَفْعٌ مَعْتَقِدِهَا تَدَاتِهَا

خَوْجِي سَازِدِهَا وَنَهْجِي مِيدَانِهَا خَدَابِهَا صَرِيحٌ قَادِرِهَا

نَسَبِهَا نَاطِقِهَا وَنَفْطِهَا كَذِبِهَا كَذِبِهَا كَفْرِهَا صَرِيحٌ بِلِغَمِهَا

مُسْتَبِطِهَا وَهَيْجِهَا مَلِيحِهَا زَمَلِهَا عَالِمِهَا خَدَابِهَا وَنُجُودِهَا

لِغَمِهَا سَكَبِهَا شَائِسِهَا بَاشِدِهَا بَتِهَا شَاجِبِهَا وَجَازِهَا

بِهَيْبَتِهَا خَوْجِيهَا كَذِبِهَا وَنَهْجِيهَا كَفْرِهَا صَرِيحٌ بِلِغَمِهَا

مُسْتَبِطِهَا وَهَيْجِهَا مَلِيحِهَا زَمَلِهَا عَالِمِهَا خَدَابِهَا وَنُجُودِهَا

از زور و افترا است چه قسم نسبت لفظ نماند ایسته که می کنند
 و فرسوس است که عکای دین متین مصطفی علیه الصلوٰه و السلام
 از جنبت باطن اینک ما واقف بوده مجاز قیام و قیام بر راه
 شان گنیم سختند و می سازند و چونکه در عنوان رساله گفته ام
 که ایگروه تفاوت شان را از بیان این قسم شبیهت در مطالب
 یکجا هر چه چنانچه آن راه بشرح بسیار نموده باشد بقیاد و تقیاد کفر و شرک
 را ثابت کردیم چنانچه بر تالی این رساله مخفی نخواهد بود و دویم باین
 است که از کدام سوال دویم شان که امکان مبعوث شدن پیغمبر
 دیگر نمکوبند و مستنبط می شود و برابر یک بیان حدیث است
 آن را نیز بیان میکنم و آن این است که اولاد این که بصورت
 قدرت خدا بر کذب بیان میکنند که از آن در ظاهر حرف قدرت
 خدا در الحاق میکنند و قسمتی عوام این اقدام او را در الحاق قدرت
 قبول کنند بعد از آن میگویند هر گاه چیزی در قدرت حال باشد
 در خدا امکان گردید و ممکن است که در او که بظهور برسد هر گاه
 بر دروغ قدرت گفته است و لفظ خاتم النبیین که نسبت
 محمد صلی الله علیه و سلم در فرقان مجید ماسکان محمد

بن کلامی نفسی بن عبدالمطلب
 بنی سوره اسرار
 عدی در راه طرف بر راه عبدالمطلب
 عبدالمطلب
 سوره کعب عامر البرقی
 در صورتی

أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ أَسْأَلُ

اللَّهِ وَخَالَتِ النَّبِيِّنَ أَنَّهُ سَأَلَتْ نَفْسَهَا
 من کلمه اکثر حرف دروغ است پیغمبر می دیگری هم ممکن است که

والتعريفية وذلك منهي ١٢
منه مختار الصفا والبرهان
على المحصنة وذلك منهي ١٢
او قوله اذ بينه اصابه بالجملة ام لا
هو ظاهر ما لم يتحقق ذلك الا بالبرهان
الاصح التي يستحق فيها الصغار والكبار
الاطعمة التي تتخذها اهل الشريعة
البطالان وذلك لكونها اهل الشريعة
الشرارة كما ان اهل الاسلام
بار النور في سبيل الله
الشكر ١٢
مسألة الحكم على محصنة
ان المحصنة على محصنة
او مع الاول ان الصغار هم العبدان
لا تسان هذا اليوم امبار وان في ان الصغار هم العبدان
الحقبة الشكرها والربع ان الصغار هم العبدان
المكتوبات بالجملة وكما في ان الصغار هم العبدان
بعدها ورتابهم من كتابين شكر الله على خلقه
بند المحصنة في هذا الوجه الدارعية حسن
ان الصغار هم العبدان من اجل انهم هم العبدان
المعاني في هذا اليوم امبار وان في ان الصغار هم العبدان
وخراتة الشكر ١٢

انجيزين وقت نازك اكثر عوام از علوم ديني خود بخير بوده
رسميت را بر ابراي خود شربا و مندهي ترا شيد اند در رطه
تخبر و نظر افتاده ميقيم اعتمادشان بر كلام الهي نخواهد ماند
و خواهند دانست كه هر گاه خدا دروغ ميگويد اين احكام
و شد ايد و عبيد كه در قرآن مجيد مذکورند دروغ هستند
و ميقيم دين محمديا عليهم افضل الصلوات تبا و سر ما خواهد شد
سوره اين دعا هر بايگفت رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا
تَعْدَا ذَهْدًا تَيْتَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ . عرض اينجا
از تصنيف اين رساله كه موسوم به شهاب وقت در رد
و بيان كاذب است اين است كه تا عوام اين اوان اين را
خوانده اند در ميا پر مكر و فرديشان وار بند و چونكه و بيان
چند سائل ديگر هم مكر نموده بودند كه اكثر آنها فروعی بودند چونكه
در بيان و حقايق اين يك مسئله كفرشان و اصرار كردند
لاي ان عقيدتم كه ائمه ميديان قيد و قاسم چه اصرار اين فرقه بدمال
وسيع کرده شود نيز آنكه تا حال مردمان ميديانستند كه اين
هم از راه هلاكت محمدية عليهم الصلوات والسلام هستند در
فروعات بخت همراهشان جايز دانسته گمگنو ميگردند
اما كه كفرشان ظاهر گرديد صرفت يك مسئله شان
بر دهنده باقي نبرد اهنم و چونكه اين رساله را محض بلحاظ
غيرت دين محمديا عليهم الصلوات والسلام و اظها عقيده
فداي عباد اسلام
وخراتة الشكر ١٢

خود رساله

دو کتبی از حضرت
مسجد بنی اراک
ان بنی فیض و بنی
بنیاده احسن از اول
کتبین ذلک قاری
نزد امیر کبیر
کتب احسنه و اول
احسنه ان یاره
و کید و یاره
صفتین ۱۱
۱۱

خود برای حفاظت عقاید خود از شیبه منزلت الاقدام
شان بقول حدیث ائمه الأعمال بالنیات
تصنیف نمود امید از آن سرور از من جان آن دارم
که این تابع دین خود را از زور امتیاز خود تصور ندیدم
در روز لا ینفع مال ولا بنون ارفقت
خود مردم مگر داند و صلی الله تعالی علی
خیر خلقه محمد و علی اله و آله
و آتباعه اجمعین
برحمتک یا
ارحم
الرحمان

قد فرغتم من تصویب هذه الرسالة الشريفة تصنیف بنفک
سکندرشان امیر و بزرگواران امیر شمس علی
خال حفظه الله تعالی عن سوانح الزمان در زاریت کاکا صاحب
قدس سر ۱۲ جمادی ۱۲۹۵ دستخط حسیب
الجاتو این شاه در و شرف که آتش خلق در ظاهر است
دل و شورش و ماورد از زنگش بر اندامی دور در
تمت
تمت

نظا

سختی بنویس از کس که در این
مقام تو با فاقان میر شاعر
بند و کتیبه فدای کس در این
مقام دل بردم ها تو شمس حافظ
سختی بنویس از کس که در این
مقام تو با فاقان میر شاعر
بند و کتیبه فدای کس در این
مقام دل بردم ها تو شمس حافظ
سختی بنویس از کس که در این
مقام تو با فاقان میر شاعر
بند و کتیبه فدای کس در این
مقام دل بردم ها تو شمس حافظ

فردی که در
صدقه و خیر
تکلیف و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
در این سینه بیعت و بیعت و بیعت

آغاز بنا دخانه در روز یکشنبه باید کرد که بسیار
عیار است و اول کلنگه کرد و بیعت نذر فرحت و
شادی روی نماید باید دانست که سرمار در ماه کاکه و در پنج
جوزی باشد و در پهاکن و حیت لطف مغز باشد و در پها که
و حیت لطف شمش باشد و در آن روسا و ن کجانب مشرق باشد و
طریق کلنگه زدن بر سرمار این است شکل اگر سر در آن ماه که آغاز خانه
میکنند لطف مغز باشد پس نذر کلنگه در روی و در لطف مغز کلنگه
بر زمین زند تا سرمار برید شود و بابتی نذر الیساکی و بنا کردن خانه درین ماه
نماید که مبارک است و بر همین آری چنانکه گفته اند اگر برای سله میخ تبارت
این امام بار تقوی بر گنجد بنویسد و در میان کوزه اندازد و آن در دور خانه
بپاشد نام این است یا اولی و نیز یا حکیم در آن نذر نهد و آباد
خانه همین خاصیت دارد ۱۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

فصلت سوره فاتحه در احادیث بسیار واقع شده پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود که اگر این سوره در کوریت بود قوم بهتر بود علیهم السلام اگر نه شریک
و اگر در این بود قوم بهتر علیهم السلام اگر نه شریک و اگر در زبور بود قوم
بهتر و او در علیهم السلام سخن نه شریک یعنی خود عدونه نه شریک همه مؤمنان باین
راه راست یافته اند و هر چه که این سوره را بکار بخواند گویا که تمام قرآن خواندن
باشد و آنکه این سوره را حق تکلم نام موموم گردانند او فاتحه هم نام محمد
سوم آتم کتاب چهارم سبع المثانی پنجم اس القرآن ششم شافیه هفتم
کافیه هشتم و افسیه نهم منتهی دهم صلوة باربر سورت اقدم که درین سورت
شش رود و نهم نیت اول ش نیت که ش از سورت خوانند اخطار
باین سورت کار نیت چنانکه حق تکلمه و در سورت شور آد و یا سعید یعنی بخواند سیدکی

مملکتی را در آید در آتش از وصفت حرمیم نیست که ج از چندم است خوانند الطور را با چشم کار
 جهنم در حق کا فران است چنانچه حق نگفته خذوه فظوه ثم اجم صلوه سویم زینت که از زقوم است
 خوانند الطور را باز زقوم کار نیست زقوم در حق کا فران است چنانچه حق سبحانه و تعالی گفته ان شرج
 الزقوم طعام الیوم چهارم ظ نیست که از ظلمت است خوانند الطور را با ظلمت چه کار ظلمت بر
 کا فران و در حق کا فران است چنانچه حق نگفته من فویم ظلم و من یحتم ظلم من یحتم ظلمت که ش از
 تفاوت است خوانند الطور را با تفاوت کار نیست تفاوت در حق کا فران است چنانچه حق سبحانه و
 تعالی گفته لهم شراب من جمیم و عذاب الیم ششمین نیست که ف ز فراق است خوانند الطور را با فراق
 کار است خذوه قوا فلی نزدیکم الله عذابا باین بر سورتا ایم که الطور پنج حرف است و نماز پنج وقت
 بر آن بند که این پنج حرف را بر زبان رانند بر تفسیر که در این پنج وقت کرده شد حق سبحانه و تعالی
 از و در گذرد گفته سه حرف است پنج و ششمین حرف شدند حق سبحانه و تعالی این شش حرف است
 بهشت آفریند بر آن بند که این شش حرف بر زبان رانند خداوند تعالی این شش حرف است
 بعد از گرداند در عالمی ده حرف است هفت و ده شده شد حق سبحانه و تعالی هفت هزار عالم بعد
 آفریند است بر آن بند که این هفت و ده حرف بخوانند حق سبحانه و تعالی او را ثواب هزار عالم
 بخشد الرحمن شش حرف است هفت و شش حرف است چهار حرف است و در کیت
 و چهار حرف است آفریند است بر آن بند که این کیت و چهار حرف بخوانند هر گناه که درین
 کیت چهار حرف کرده باشد بیامزد الرحمن شش حرف است کیت و چهار حرف است
 باشد حق سبحانه و تعالی هر طریقی هزار که کرده بر آن بند که این حرف را بر زبان رانند حق تعالی
 بل هر طریقی که در آن مالک یوم الدین دوازده حرف است سه و دوازده چهار حرف باشد حق تعالی
 فرموده هر بنده که این چهار حرف را بخواند ثواب چهار و دو حرف است علیه السلام باید این یک لغت است
 است هفت و چهار و دو پنجاه باشد حق سبحانه و تعالی هر طریقی که روز کرده بر آن بند که این پنجاه حرف بخواند
 حق سبحانه و تعالی روز حشر بر وی آرا کرد اندوایک ستمین یازده حرف است پنجاه و یازده شصت و یک حرف باشد
 حق سبحانه و تعالی در دنیا شصت و یک یا آفریند است بر آن بند که این شصت و یک حرف را بخواند ثواب هر قطعه
 که در دنیا بود باشد بیاید اهدنا الطراک یازده حرف است شصت و یک و یازده هفتاد و دو حرف باشد حق تعالی
 هفتاد و دو دولت آفریند است بر آن بند که این هفتاد و دو حرف بخواند از هفتاد و دو دولت حق تعالی او را نگاهدارد
 المستقیم شصت حرف است هفتاد و دو هشت و شصت باشد بر آن بند که این شصت و دو حرف را بر زبان رانند

یا صیبا و عود و لعل بسم الله الرحمن الرحیم یا صیبا و عود و لعل بسم الله الرحمن الرحیم
 نمی را یازده بار بخواند یا جمیل یا جمیل استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و التواب و استغفر
 التوبه و ده بار بخواند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سب بار بسم الله بخواند و سب بار در روز بخواند
 اللهم صل علی محمد بعد الطهر و العذر و صل علی جمیع الدنیاء و امر سلیمان و سب بار بگو گفت علی الحی الذی لا ینام
 و لا یوت سبحان الله و محمد لله رب العالمین بعد سوخته بخواند روزی او بیخ طریقه هزار بار بخواند که بعد از
 روز بوقت فجر ده بار بخواند و بر او در زمان بیخ شوره می دهد حاجتی که دارد حاصل گردد و بار آورده
 بیرون شیرینی مبلغ هفت هفت کیسه و اگر تو ضعیف دارد بمبلغ هفت فلوس شیرینی دهند بخندم شیخ نظام الدین
 و حضرت خواجہ حسن بصری و حضرت خواجہ اولیس قرنی و حضرت خواجہ عثمان نظام الدین و حضرت خواجہ
 انصاری و خواجہ احمد بن ابوالدین و خواجہ عثمان سهروردی و شیخ فرید شکر گنج فرموده است هر که را می
 پیش آید و حاصلش نشود فرزندی قیامت دست در آن میان آویزد خالصیت اولی هر که این سوره را بخواند
 و ما خود نکند با خدا حق سبحانه و تعالی برکت این سوره هیچ بلد سردی کار نکند خالصیت دو غنیمت جمع بر
 خیزد و سوره را هر یک بخواند از اول جمع تا آخر این عمل کند صوفی حاجتی که در دل دارد و اگر در خالصیت سویم
 هر که را در کمربند بنویسد در کمربند نه شود خالصیت چهارم هر که را در دل باشد و این سوره را سب
 بار بر آب بدو چوب خورده صحت یابد خالصیت پنجم هر که را دشمن تو باشد و با وی سخن بگوید این سوره یکبار
 بر روز بنویسد و بدو دروغ گردد خالصیت ششم هر که خواهد که مملکت را بر خود حاضر کند چهل و یکبار بر روز
 بخواند تا چهل و یکروز مملکت حاضر شود خالصیت هفتم اگر خواهی که کسی را بر خود مهربان کنی چهل و یکبار بر سر
 بخواند چنانچه خورد مهربان گردد خالصیت هشتم هر که را فهم علم باشد ده بار بخواند فهمش از چندین بار گردد
 خالصیت نهم هر که را زرق تنگ باشد این سوره را ده بار بگوید بخواند زرق او فراخ گردد خالصیت دهم هر
 که را خواب بسیار باشد با بگوید خوب کم کند خالصیت یازدهم اگر خواهد که عالم عیب سخن کرد اندیش
 سوره را چهل و یکبار چهل و یکروز بخواند سخن شود خالصیت دوازدهم اگر کسی را دشمن تو باشد بر خاک گور
 کهنه هفت بار بخواند در خانه دشمن اندازد خانه او خراب گردد خالصیت سیزدهم اگر زن عقیقه باشد
 بیارد جانهای بیست و نه هفت روز هفت یا ریدد آن زن را خوردن دهد ان شاء الله خالصیت چهاردهم
 زن نشود خالصیت چهاردهم اگر کسی را چیزی ناگم شده باشد بیستم مرتب یک شنبه بر خیزد چهل و یکبار بخواند
 در خواب رود آن خیزد خواب معلوم کند خالصیت پانزدهم اگر کسی را حاجت دینی و دنیوی باشد
 در شب حال نشیند در میان فرض و سنت نماز حقن یازده بار بخواند حاصل گردد خالصیت شانزدهم
 اگر خواهد که در میان مرد و زن جدایی کند بیارد هفت دانه فلفل محول در روز یکشنبه هفت بار بخواند
 بخواند در آتش اندازد جدا شود خالصیت هیجدهم اگر خواهی که کسی را مهربان خود گردانی بیارد هفت دانه
 کونک و هفت بار این سوره را بخواند و قرقر را در جایی خود بپزد چوب بویای رسد عاقل گردد

خالص است که هرگز در روزی نباید
 دهد صحت باید حاصل شود نو از دهم اگر کسی را فرزند نمی شود بسیار د هفت روز یک چهارم یک
 معده کند و هرگز یک یک بار بخواند بر کمر بندد فرزند زینه شود حاصل است بیستم اگر کسی را تب گرم
 بود چهار یکبار بر آنست بدد خدا صحت دهد حاصل است بیست و یکم اگر کسی را سردی در دهن باشد
 و از آنرا معلوم کند بسیار آرد و یازده بار بر آن بخواند آنرا که گمان او باشد بدد در علی او
 بسته گردد حاصل است بیست و دوم اگر زن بگویند بسیار دروغ از شرین بر آن یازده بار بخواند
 او را خوردن دهد بگویند حاصل است بیست و سوم اگر کسی را محبت کرد این بسیار دروغ و عنبر و بر آن
 چهار یکبار بخواند و بر جامه او باله در هر سال گردد حاصل است بیست و چهارم اگر در صفت جنگ
 دشمن در آن طرف بدد نظر باید حاصل است بیست و پنجم اگر گشت را خوش یا کیم یا موش باشد
 بیارد چهار نفر آت را رسیدن در آن یک یک ر بنویسد و بر چهار طرف دفن کند دفع گردد حاصل است
 بیست و ششم اگر خواهد که بزین خلق مهر یا باشد هر روز در پس هر نفس بخواند مهر با گردد حاصل است
 بیست و هفتم هر که را رزق سنگ باشد صیبت و یکروز صیبت و یکبار در روز یکشنبه یازده
 روز جمع در میان شام و فتنی بخواند رزق او فراخ گردد حاصل است بیست و هشتم اگر کسی را غم و اندوه
 بسیار باشد نوزده بار بخواند غم هر شود حاصل است بیست و نهم اگر کسی حاد و کینه بسیار در هفت خوب
 بید و بیارد هفت رنگ بر آن و هفت بار بر آن بر آن بخواند بعد هر خوب بیچید و آنرا در روز
 بهمان کند چون بگذرد مالتی گردد حاصل است نهم اگر در میان زن و شوهر ساز و بار باشد هر روز
 بر آرد بار بخواند بد مهر با گردد حاصل است یکم اگر مردوزن مرد بسته گردانی این سوره
 بنویسد و نیز بنویسد اللهم فلتان بنت فلتان علی فلتان ابن فلتان و در درخت او زبان کند مرد
 بسته گردد و اگر گشت ها کینه هفت بار این سوره را بر شریف بدد بخواند گشت ها شود این
 سوره یا اهد الی احمد یا من عندک مدد یا اصل اصل فرقی کجا محمد عمر یا علی الله تعالی علیه وسلم
 حاصل است بیست و یکم اگر کسی دیدار حضرت علی علیه السلام در غمتا شود باید که در زین صحتی عمل کند
 بعدا در رکعت نماز بگذرد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره را شکر بخواند و در رکعت دوم
 و اللیل بخواند و بر روح حضرت علی علیه السلام به بخند بعد چهار یکبار سوره را بخواند در خواب
 حاصل است بیست و دوم اگر مرد غنیم باشد بسیار در هفت بیفته بر آن کند و هفت بار سوره را بخواند بدد
 بخورد صحت باید حاصل است و چهارم اگر در خانه کسی مورچه گان باشد هفت بار بر آت من سوره

این فال نامه الیت که از نجیب سعید بر علیه الصلوة والسلام نقل شده بنظر
 یکا کتفه بجهت کاروان رشید بر سبیل اختصار خفته در سفر و حضر
 با خود داشته و صلح خیر و امور در آید ^ن طریق اینفال حدیث
 که نیت صادق کند و از روی صدق دل انگیزت بر یکد این
 بنهد بعد از آن بر با عیادت نکند تا حقیقت حال خود را معلوم
 نماید باید که رشید نماید لغز با الله مینا دایره این است

یانت

یک و یک	یک و دو	یک و سه	یک و چهار	یک و پنج
دو و یک	دو و دو	دو و سه	دو و چهار	دو و پنج
سه و یک	سه و دو	سه و سه	سه و چهار	سه و پنج
چهار و یک	چهار و دو	چهار و سه	چهار و چهار	چهار و پنج
پنج و یک	پنج و دو	پنج و سه	پنج و چهار	پنج و پنج

یک و یک

اینفال تو اصل دوستگانی است با دولت و کجبت و کامرانی است
 مقصود تو جمله حاصل آید زیرا که دلیلش دانی است

یک و دو

اینفال تو هست با سعادت اعتبار تو زود شود زیادت
 این حاجت تو زود شود زود همواره خدایا مایر باد

یک و سه

اینفال تو است با سعادت اعتبار تو زود شود زیادت
 این حاجت تو زود شود زود همواره خدایا مایر باد

در اینجا

منظور از این فال نامه الیت که از نجیب سعید بر علیه الصلوة والسلام نقل شده بنظر
 یکا کتفه بجهت کاروان رشید بر سبیل اختصار خفته در سفر و حضر
 با خود داشته و صلح خیر و امور در آید ^ن طریق اینفال حدیث
 که نیت صادق کند و از روی صدق دل انگیزت بر یکد این
 بنهد بعد از آن بر با عیادت نکند تا حقیقت حال خود را معلوم
 نماید باید که رشید نماید لغز با الله مینا دایره این است
 اینفال تو اصل دوستگانی است با دولت و کجبت و کامرانی است
 مقصود تو جمله حاصل آید زیرا که دلیلش دانی است
 اینفال تو هست با سعادت اعتبار تو زود شود زیادت
 این حاجت تو زود شود زود همواره خدایا مایر باد
 اینفال تو است با سعادت اعتبار تو زود شود زیادت
 این حاجت تو زود شود زود همواره خدایا مایر باد

در بیجا ماندن کس در وقت

دل در وقت که این مراد است
آسان شود بر آخر کار
در وقت که تو با بیجا ماندن
در وقت که تو با بیجا ماندن
در وقت که تو با بیجا ماندن

در قدرت امر حق نظر کن
اینکار کن که صبر بساز
از صبر بگذر خود سپهر
کنه دود

یک و چهار

اینفال تو هست با تو اول
در آخر کار تو بر آید
شاید که کنی در آن تا ملک
مگر تو بخدا کنی تو سگ

حال تو مبارک و با یون
گرد هم کارت موزون
مقصود و مراد هر چه در
بی اشتی خودت تمام کنون
کنه دود

یک و پنج

فانگیزد می معال کند
اندیشه که کرده حقیقت
با دولت و کنت قابل آید
شکر کایه که زود حاصل آید

دو و یک

فانگیزد که تو از کلف
گر صبر کنی تو اندر بیچار
باید که کنی در آن تو قف
یابی ز خدا یا خود تطف

فانگیزد که تو از کلف
گر صبر کنی تو اندر بیچار
باید که کنی در آن تو قف
یابی ز خدا یا خود تطف

دو و دو

اینفال تو دان که بهتر آید
مقصود و مراد هر چه در
ز بر رخ امید تو بر آید
خوش باش که جنگ بر آید

دو و سه

در فال تو هست بختیار
تعمیل مکن که تا بر آید
زیر آنکه ز خود تو بخت یار
هر کار که در صبر دار

فانگیزد که تو از کلف
گر صبر کنی تو اندر بیچار
باید که کنی در آن تو قف
یابی ز خدا یا خود تطف

دو و چهار

اینفال مکتوب لیکن اینکار
بوده است بخت بر تو دشوار

کار تو از کلف
گر صبر کنی تو اندر بیچار
باید که کنی در آن تو قف
یابی ز خدا یا خود تطف

نظران و با خود دارند آن
همه دشمنان کینه بدو
و بسیار

بیت و پنجیم

نوشته روز چهارشنبه در جنبه
بدر حکم
چونکه در تاریخ اول و اوله احد است

رفته باشد باید که این نقش را نوشته در میان دشتی و با و صودرز
نخار بود و در زیر سر بنهند در دریا با هم آن در خواب بنهند و چه نغم شده
از در دستا نند و در را بشناسد هشتم بر که این نقش هر روز تا هفته
نوشته در دریا اندازد بعد از هفته مراد حاصل شود نهم اگر این نقش
بنویسد بهتر روش که خواهد مطلوب را با شیرینی بخورد اندک خط از تو
جدانه شود دهم اگر نوشته در قبر کهنه دفن کند هم دشمنان مقهور گردد
یازدهم نوشته در در صندل در گرد بندد صحت یابد دوازدهم نوشته
با خود نگاه دارد رزق او فراخ گردد سیزدهم هر که با خود داشته
بجنگ رود با فتح و نصرت آید چهاردهم حامل این را دشمنان
گردد یا نترسد اگر در کفن مرده نوشته نگاه دارد او را عذاب
نباشد شانزدهم حامل این نقش در میان حقی غیرت و کرم گردد
هفدهم اگر نوشته خود را بخواند میل در غنبت یگانه نگردد
بردهم نوشته بر مریض بنهد صحت یابد نوزدهم

چونکه در تاریخ اول و اوله احد است
ازین سبب بسیار نوشته شده است
که در جای جای دیگر نیز درین کتاب
نوشته باشد ده خانه در میان
نیز ده خط کشید را بر کند در چهار
خانه اول بسم الله الرحمن الرحیم بنویسد
در گوشه خانه دهم الله یحیی القلوب
ای دل تو جان روزگار در رمضان باش
از آتش و زنجیر بقیامت بمان باش

نوشته این ما هم که
هر که تو بگوئی که بعد از آن
هر که از شمشیر تمام است مبارک
از اندیشه تو در وقت جان ما
و از آن او در همه دم یسینه بیان باش
بخطام و در آنش که بود در دل تو کز
از دیده غنیمت خون اشک تو کز
ایضا هلی بیان تو فریاد از آن باش
ایضا هلی این شمشیر جان بقیامت
در قلب جان زده و ازین بیان
در این بیان که در این بیان
در این بیان که در این بیان
در این بیان که در این بیان

بیت
بیت دیکم اگر نوشته بخورد ایمان او سلامت ماند
و در عمو اگر حامل این نقش به مصیبت دیا گرفتار شود کوره بزرگ
افزاید بر خود بنهد بیت سوم بر که این نقش را بنویسد
در حالت حال او را در آن ماه
در این بیان که در این بیان
در این بیان که در این بیان
در این بیان که در این بیان

صلوات علی محمد و آل محمد
روز جزا که لشکر بیاض آسمان
در پیش روی تو در کعبه خدایت
از آن آفتاب غروب زلفش و جان
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد
سازد از دنیا در سلیمان و جان

شیخ به از درو در سینه بهر
ذکر خدا و ذکر نبی پر او هر کار
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد

خواند علی الدوام خداوند ذکر دگار
بر کوه درو دید و صلواتی شمار
خوانند هم ملائکه با بخت و وقار
در مصحف محمد صیقل گفت ارتقار
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد

باید زان معجزه مذهبین درو
کجا این عقد جوهر بهشتی درو
هم رهبر دعا و اجابت قرین درو
باید چو در کمال شرف همچین درو
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد

آن سید رسال که بود عرض مشکاش
ضوان غیور و همیشه درود خدا شناس
والله و وصف موصفت و صبر و
کمال بصارت ملک و در سل خاکپاش
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد

مخلوق دو جهان پی ذات کرم او
عالم تمام بین لطف عظیم او
کونین بهره برده خوان نعیم او
قرآن شده مفسر سلفی عظیم او
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد

در روز خضر علی و ماورای آن
همه بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد
در راه او برکت برودان حسین
از جاه او برکت ز اهل جلیل
سجده طاعت به راقا در جلیل
نشود در دنیا که صفات نخیل
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد

ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد
باید از خدا درود و ثنا گویی شمار
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد
باید از خدا درود و ثنا گویی شمار
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد

اصفهان ۱۱۹۴
مکان خوش نصیب
افزایش کمالها صورت
فان در پیش عیان و در مقام
ایما بیلیدان گوشه گلزار احمد
صلوات علی محمد و آل محمد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الهي نفس شيئا در كين است
ز تقوى عبادت كن حصارم
الهي اضراله و دونخ و گور
نگهدار ك مراد ك شهر يارم
الهي بر جبين ايمان نگهدار
كه اين است اصل نجت و عتقارم
يا رسول الله حبيب لي يكتو
برگزيرد و اجل يك با همكوت
ما ز من حضرت حق صدر بدر گاه
نور چشم اينجا چشم و چراغ مالتو
در شب معراج بود جبرئيل اندر گاه
پانها و كبريگر گنبد خفرا تو
يا رسول الله تو داني امتانت عاخرند
عاجزان را رها و پيشواي مالتو
شمس تبريزي چه داند نعت پيغمبر زير
مصطفى و محبتي و رسيد اعدا تو
توره كوئي شينغ قيص شمري چور كمرزه و
سپينه او ز ي سپين
تقويد بچوژ موندر كمرزه و
سپينه روي سپين چدين سپين
دندان جوهر سپين بكي سپين پوي سپين
كشكرو اشتر
سپينه سپين و رهند سپين كمرزه و
سپينه بد خور سپين
ترهله نر كمرزه و
سوره خرافه يان سر كاشكولي دواره
سوره نيز و اند سوره
سره چكايه سوره اميل سر كطال
سره بازوان و لده
سره بناتي كوشه پيشوتيله كار كمرزه و
توره او درين توره چنهان توره و كمين ديضم توره بانو توره
ابرو حال شميرين ديضم توره يار و ربل توره كاكل خون توره شميرين

انبار چو طلا ك سبقي و زون شيبه
موجباتي ك در نيا و عربيه
دل و جان با دفرانيت چه عجب شيبه
جلك حس تو شمع شمس بود انتر
بچو پروانه كمرزه و توله كاشكولي
اي تار تول و ديك فدا كاشكولي
منديل كمال تو محب جبرائيل
الله چه حال است بين بوالعجب
دولت است و جود تو خفي آدم را
كز خاست طلعي كره خفي آدم را
اصل تو نور خدا كاشكولي
سبب نيزت ندرت تو خفي آدم را
بجز عالم آدم تو خفي آدم را
عشش من گنگه تو نور خدا كاشكولي
كاشكولي نور خدا كاشكولي
نخل شيبه و توره و توره و توره
انوار

تاریخ نبوی ص ۱۰۰
مستطاب بودم باین عبارتی
تفسیر از آنست جیبی و طیبی
انواع سوسن و قند است
کامیاز کوهی و زرباش طری
نافذ هوشی و قدوم بی باقی و
صفا سینه کجا مدنی و غری
مجان باد درایت و جوی قی
میان قابل مانی بهم

شرف ذات تو براج فلک مسطور و ادب این تو عرش معاد الطهور
بخداخانه پر نور تو بیت المصنوع ذات پاک تو که در ملک سرگرد ظهور
زان سبب آیت قرآن بزبان عربی

باین عرش مقام تو ز لوله گذشت عقدا منزلت شان تو ز در گذشت
بر عالم ملک تو قدم پاک گذشت شب معراج عروج تو ز افلاک گذشت
بقامیله رسیدی نرسید هیچ بینی

نقش عالم زده بر خطه امکا چون علم بود نقاش خدا نور تو بوده است قلم
گرچه در صید که عالم تو هم معلم نسبت خود به ملک کردم و من منفعل
ز آنکه نسبت به ملک تو شود بی اراده

برتر از عالم ذات تو چند است که دم گرمی خورشید بر فرود است
این مناجات بخواند رسی بهر جا ما به آتشه لبانم و تو به آجیات
لطف فرما که ز حد میگذرد آتشه لبی

عالمی را تو از دنیا و امت پرور اینها پیش نهاد تو بودت سیر
غرق دریا گام چون خسته بگر چشم حرکت سوسن و فر انداز
ایا قریش یقین و شمی و مطلق

نخل دین در چرخ شریعتی نشاند صفحیت پیشین جو ورق گرد
هم که جان به بیفتاد و دولت خوانند تو توبه و قرآن بزبان میراند

زان سبب آیت قرآن بزبان عربی
نخل دین در چرخ شریعتی نشاند
هم که جان به بیفتاد و دولت خوانند

زان سبب آیت قرآن بزبان عربی
نخل دین در چرخ شریعتی نشاند
هم که جان به بیفتاد و دولت خوانند

تفسیر

تفسیر این بیت بذات تو
باز از عالم دارم تو که عالمی
دلین تو گلشن عالمی که عالمی
طیلسی که عالمی که عالمی
نصف معراج عروج تو ز افلاک گذشت
بقامیله رسیدی نرسید هیچ بینی
نخل دین در چرخ شریعتی نشاند
هم که جان به بیفتاد و دولت خوانند

نقد جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون
نقد جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون
نقد جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون

ساخته او بی ملایمتی بیاید
نسبت خود به سنگت کردن و سس متعلم
ز آنکه نسبت به سنگ کویتوشدی ادر

کونی با دروغانی ایجاغی
نقد جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون
نقد جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون

نور ظاهر جو کیا حق نی تیر خضر صفا
چشمه فضل پی میر نظر آتی ییخت
لطف فرما که ز حد میگذرد نشنید

ای قریش بقید دشتی و مطلیع
ای حمید محمد محرم راز احمد
مستطخر خاک پای جناب عالی

آدم سویتو قدسی پی در مطلیع
اگر بام نشی ناکه من اسلطان
بیرم از ره یار که چونی ایفتم اخر

شوم قربانمینه بیوم پاستار
اگر بام حمید از فرشم کفر و ایمان
برواید خیار در حدای مستان

شرف جو خاری پیور که بنید زلف
بیرم بتم بچم بدل بچم بچم
شرف جو خاری پیور که بنید زلف

صفت جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون
نقد جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون

نقد جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون
نقد جانداران پدید آمدن
مکرر از مردم ضایع
افاده در درون

نقد جانداران پدید آمدن

در آن کتابی که در این کتاب است
 در آن کتابی که در این کتاب است
 در آن کتابی که در این کتاب است
 در آن کتابی که در این کتاب است

چه عاشق شیخ مبتدا باوردی مین
 ما چه سوز کلمه سینه عشق باورش
 به پوچا کش چه در عشق دی خیرات لویا
 حقایق مینه چه حدای دی چایب کا
 که ستم غوند حاکم از ور لرمینه
 بی صغریه بگانه خوشی دی از ره ووی
 دی بخون غوند کافی را باندی کینتر
 بی طاقت ورت پروردی لکه مری

دی شعیب پر شانی تل ناز و هینه
 چه حوی کند لولیم پیخور دی مین

گرم در شایب صفت او بی شک و طغر
 در دو دونه رگه تونه مدام و ایم نیر کونه
 مانی درت جیب تر هوجا چنایه قریه
 مانی که هر جا غوره دیار دو کته بغیره
 چه در دولت دیار کته خدایه لوله
 بی شعیب دی امتحان ریاد کتر خوش
 داد و کونه دیار خدایه پیدایه کونه
 رت باره کل سرور له هه مخلوقات غوره
 در دو ایم درفت نه مانیه آخر زمانه
 خوشی توان که فرمانه مانیه آخر زمانه
 دیار دو عالمی نه مانیه آخر زمانه
 ای که در دیده چه مانیه آخر زمانه
 حله ربات که هر جا مانیه آخر زمانه
 ماوه غوره که سجان مانیه آخر زمانه
 ای که کل عالم سلطایه مانیه آخر زمانه
 تر بنیان پهلوان مانیه آخر زمانه

در آن کتابی که در این کتاب است
 در آن کتابی که در این کتاب است
 در آن کتابی که در این کتاب است
 در آن کتابی که در این کتاب است

درد و آزار بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه

درد و آزار بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه

درد و آزار بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه

درد و آزار بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه
بسیار است که در این زمانه

تَنَا وَالْبَحْرَيْنِ الْمَا وَحَيْنِ
لِي هُوَ رِقَّةٌ لِلْعَالَمِينَ
أَضَاءُ لِي يُطَلِّبُ كُلَّ أَحَدٍ
وَالطُّبُوبُ مِنْهُ خَيْرٌ لِي أَنْ يَتَيْنِ
وَأَكُلُ مِنْهُ لِي مَكْتَبٌ لِي أَنِي

شَفَاعَتُهُ مِنَ الْأَعْوَابِ
مُنِيحَةٌ لِكُلِّ الْمُسْتَكِينِ
كُتُبُ الْكُذِبِينَ
لَهُ قُضُوفٌ كَرِيمَةٌ

هُوَ الْمُطْفِئُ لِكُلِّ حَرٍّ تَسَابُلِينَ
هُوَ الْمُسْتَوْفِي مِنْ عَيْنٍ وَشَخْصٍ
وَمَا مَسْتَوْفَى قَلْبُ الْعَارِفِينَ
هُوَ الْمُخَوِّدُ فِي الْكَلْبِ بَيْنَ كَوْنِهِ
لِي كَمَلُ الْأَوَّلِينَ الْأَخِيرِينَ
هُوَ الْمَقْصُودُ مِنْ تَكْوِينِ خَلْقٍ
وَكَوْلَاةٌ لِمَا مِنْ عَالَمِينَ

وَمِنْ كَرِيمَةٍ وَرَأْفَةٍ
وَأَنْتَ عِنْدَ الْمُسْتَكِينِ
بِإِحْسَابِ الْمُسْتَكِينِ
بِإِحْسَابِ الْفَاعِلِينَ

وَمَا لِي لَوْ كُنْتُ بِرَأْفَتِهِ
وَمَا لِي لَوْ كُنْتُ بِرَأْفَتِهِ
وَمَا لِي لَوْ كُنْتُ بِرَأْفَتِهِ
وَمَا لِي لَوْ كُنْتُ بِرَأْفَتِهِ

رَبِّ الْقَائِمِ فِي الْقَائِمِينَ
رَبِّ الْقَائِمِ فِي الْقَائِمِينَ
رَبِّ الْقَائِمِ فِي الْقَائِمِينَ
رَبِّ الْقَائِمِ فِي الْقَائِمِينَ

سَلَّمَ بِمَا عَنِ الْجَلِيلِ
رَبِّ الْقَائِمِ فِي الْقَائِمِينَ
رَبِّ الْقَائِمِ فِي الْقَائِمِينَ
رَبِّ الْقَائِمِ فِي الْقَائِمِينَ

بَلِّغِ الْعَالَمِينَ كَشْفَ الدِّينِ الْجَاهِلِيَّ
جَسَدَتْ جَمِيعُ حَضَالِهِ صَلَوَاتُ عَلَيْهِ

بَلِّغِ الْعَالَمِينَ كَشْفَ الدِّينِ الْجَاهِلِيَّ
جَسَدَتْ جَمِيعُ حَضَالِهِ صَلَوَاتُ عَلَيْهِ
بَلِّغِ الْعَالَمِينَ كَشْفَ الدِّينِ الْجَاهِلِيَّ
جَسَدَتْ جَمِيعُ حَضَالِهِ صَلَوَاتُ عَلَيْهِ

زبان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

بلوغ اعیان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

بلوغ اعیان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

زبان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

بلوغ اعیان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

بلوغ اعیان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

زبان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

بلوغ اعیان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

بلوغ اعیان بجا که کشف الله جل جلاله
حسنت جمیع صفات صلوات الله علیه وآله

بسم الله الرحمن الرحیم

زلف کنگ زنت که بر هیچ که شمع خورشید زینت است
هر که در خفا کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

زلف کنگ زنت که بر هیچ که شمع خورشید زینت است
هر که در خفا کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

زلف کنگ زنت که بر هیچ که شمع خورشید زینت است
هر که در خفا کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

همه در اصفهان کشف آید کشف آید کشف آید کشف آید

در معجزات شریف کرم الوالی

ای منور شاد ز نوریت کم آرزوی
هر یک به یک کلمه و صلح

خلفه شاد در اهل انوار
او در اهل کلام

از یقین شاد در اهل انوار
از یقین شاد در اهل کلام

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

سید احسان سوار شاد کرم الوالی
ز یاد دست شاد شاد با محراب شاد

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

در اهل انوار شاد در اهل انوار
در اهل انوار شاد در اهل انوار

بهر لفظ کلامت از عنایات خدا
امرت را سلطنت بر مشرق و بر مغرب
باز روی غایب سوره اللوح شاد کرم الوالی
بهر عثمان قرده فردوس از بلوی تا
باز روی غایب سوره اللوح شاد کرم الوالی
بهر عثمان قرده فردوس از بلوی تا
باز روی غایب سوره اللوح شاد کرم الوالی
بهر عثمان قرده فردوس از بلوی تا

معهده این مکتب چون کسی که در این مکتب درس می خواند و در این مکتب

یک روز که در این مکتب بود و در این مکتب بود و در این مکتب بود

از آن روز که در این مکتب بود و در این مکتب بود و در این مکتب بود

از آن روز که در این مکتب بود و در این مکتب بود و در این مکتب بود

از آن روز که در این مکتب بود و در این مکتب بود و در این مکتب بود

شد حصول فتح در روز دو میان مرتزا صدق اخبات عمایا کرد دیوانه

حضرت علی (ع) در آن وقت که در مدینه بودند
 و آن را سوادین می نامیدند و آن وقت که در مدینه بودند
 حضرت علی (ع) در آن وقت که در مدینه بودند
 و آن را سوادین می نامیدند و آن وقت که در مدینه بودند

علی بن ابی طالب در آن وقت که در مدینه بودند
 و آن را سوادین می نامیدند و آن وقت که در مدینه بودند
 حضرت علی (ع) در آن وقت که در مدینه بودند
 و آن را سوادین می نامیدند و آن وقت که در مدینه بودند

علی بن ابی طالب در آن وقت که در مدینه بودند
 و آن را سوادین می نامیدند و آن وقت که در مدینه بودند
 حضرت علی (ع) در آن وقت که در مدینه بودند
 و آن را سوادین می نامیدند و آن وقت که در مدینه بودند

علی بن ابی طالب در آن وقت که در مدینه بودند
 و آن را سوادین می نامیدند و آن وقت که در مدینه بودند
 حضرت علی (ع) در آن وقت که در مدینه بودند
 و آن را سوادین می نامیدند و آن وقت که در مدینه بودند

این کتاب نزد عیاشی است فقه دین حق
 عالم تفسیر قرآن خیر عالم تفسیر راهی

بایست که در توضیح تمام امور و احوال
بمختار قریب است در آن نسبت باینکه در آن
در بعضی احوال معادیه بار آورده اند

از آنکه بوی آن در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال
از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال
از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال

از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال
از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال
از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال

از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال
از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال
از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال

از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال
از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال
از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال

از آنکه در بعضی احوال
بگردد که در بعضی احوال

عمرو بن حوزان لقا فی زبیر
زمان آورد و موقوف در کعبه بود
وزیران موقوف در کعبه بود

کاین خط سب از عبدالعالمین
زان عمر نوشتند امیر المؤمنین
سویا و در نیل و بغداد این سخن

کاین خط سب از عبدالعالمین
زان عمر نوشتند امیر المؤمنین
سویا و در نیل و بغداد این سخن

مردمان زان چاره درسی که بود
گفت ابن العاص کین رسم زبون
رسمی که بد که شد زور و شرور
مطلقاً جایز نمیدارم کنون
تا بسته به بی کشیدنی قلیل
کشتهها خوشید و تنگی رو نمود
مصریازین غنچه جمله تلخ کام
وقصد آن کردند کز شهر و دیار
تا که عمر ما ملک دور دست
عمرو ابن العاص چونید اینچنین
نام نوشت او سوی حضرت عمر
مصر بار اینچنین سختی رسید
اول و آخر هم قهقه نوشت
چون امیر المؤمنین آن خط بخوند
کای مبارک غمزه مرد نیک را
بیگمان اسلام رو بد رسم بد
خط نوشت و اندران خط دیگر
کاین خط موقوف نیکون

عمرو ابن العاص را گفتند زود
هرت از راه مسکای بیرون
میکنند آن جمله را اسلام دور
اینچنین مرسوم مذموم و زبون
مطلقاً جایز نشد دریا نیل
کز لب دریا بیرون میرفت دود
نیل غم آمد بر گشتان تام
یکسرا بنیم بیرون خوار و زار
بگذرد دور از غم و رنجی که هست
مصر بار ریاضت و اندوه گدین
کای امیر المؤمنین و لاکه گهر
تلخ کای میهابان شد بدید
حال نیل و رسم و حال زرع و کشت
عمرو ابن العاص را کتین رساند
خوب کرد رسم بد کرد زجای
رسم نیکور است است میکند
عمرو آمد خط از بوی عمر
سویا و در نیل مصر از من رسان

گمزه خود جابجی شد کای که سخن
وزیر حکم حق لیس این خوار
آنکه نامش واحد القهار است
وصف صنعتش جابجی شد کای که سخن
میکنم در حق تو زوی دعا
تا که جابجی شد در دم ترا
عمرو گفتند آن خط اندر در نیل
اندران کتبت آن اب زوی بس
سخن نزه گمزه آن اب زوی بس
مصر بار این دمانی شد بدید
بهار از آن رسم بد موقوف نماند
آنکه نامش واحد القهار است
بی رود لیس آن زوی بس
ای سبقت
اولان از عکس کتبت این سخن
نور کتبت را از مشرق کای که سخن
ای کوه زینا یوزک تیان از
از آن خط سب از عبدالعالمین
زان عمر نوشتند امیر المؤمنین
سویا و در نیل و بغداد این سخن

از آن خط سب از عبدالعالمین
زان عمر نوشتند امیر المؤمنین
سویا و در نیل و بغداد این سخن
از آن خط سب از عبدالعالمین
زان عمر نوشتند امیر المؤمنین
سویا و در نیل و بغداد این سخن

و انما ان قام سوره ص
به نام خداوند
و تبارك
و تعالی

ندارم جز تو کس و الهه با الهه
اعتنیه یا رسول الله الله
همچو آنکه در روز قیامت
از دست او بگردد و او را
میگذرد و کرم با درناخت
فدایت جان مشتاقان پرده

ندارم جز تو کس و الهه با الهه
اعتنیه یا رسول الله الله

تغنیم خود نگاه ای
سید زین العابدین
تو هستی در دنیا
تو هستی در آخرت
تو هستی در قیامت

ندارم جز تو کس و الهه با الهه
اعتنیه یا رسول الله الله

تو عالمی با صفت
تو عالمی با صفت
تو عالمی با صفت

اعتنیه یا رسول الله الله
ندارم جز تو کس و الهه با الهه
اعتنیه یا رسول الله الله
اعتنیه یا رسول الله الله

آفتاب گردیده ام مهرستان در زمین
سبب رخسار دینام لیکن تو چیزهای

ایمان بر زبان بر سر طاعت تو حلقه گر
مشعل بگردد اگر خورشید نور درید
شمرند انتم یا قمر یا زهر و یا شتر

حق گویدت که نور حق جا بود و جان شد
من جوهر معنی شدم تو صورت آن شد
تا کس بگویند بعد ازین من دیگرم تو دیگر

خورشید نقش با تو گرد و چون سیر تو
عرش معظم جانتو ای عاشق مولود
ای نگریس عنای تو برداشت رسم کافر

دربارگاه مصطفی میکرد آفتاب
سکه با چو لقا چون شهید بی نور
باشد که از بهر خدا سو غریبان بگردد

هوز اندر جهان افروز صد آه
چون کس نیست بد کرد در و گمراه
ندارم جز تو کس و الهه با الهه
اعتنیه یا رسول الله الله

تو عالمی با صفت
تو عالمی با صفت
تو عالمی با صفت

مسلمه وادلكم والشرب في اواني المشركين قبل الغسل كبره ولا يحرم
 لادخال التوت قه العبد اصله الله تعالى وما استلينا من شره المشرك ونخل للذين
 واحسن واثيرهايات من اليهود واليهود على اصغر توتش اورينهم فان
 ناهم لا يتوبون عن السرقين ولا زنا يكون لهم ما قتلوه ذلك كالميتة
 في الحساب ان لم يجدوا منهم ان يستوفى عليهم ان يجتولوا عن السرقين
 واهيتة فان يتوب عليهم لم يجرم ان يعطوا اورينهم يغسلها او
 يعينوا ايدىهم بمراة مسلم ولذا قالوا لاجرة والخرز تقوي في الصلاة

ثمة
 في اثار فان غلبت
 في حارة فلو غلبت وان غلبت
 في حارة في الوضوء كالميتة في الصلاة
 في حارة في الوضوء كالميتة في الصلاة
 في حارة في الوضوء كالميتة في الصلاة

مسلمه
 ولو كانا عليه فممنون او
 لا يمانتة فديكة متورقة لوجه الصلوة
 في الصلاة من صاع افاه مسلم وهو
 نأثرت في نوب وطارات اصف
 للدر والخطوط وغيرها في الصلاة
 في الصلاة من صاع افاه مسلم وهو
 نأثرت في نوب وطارات اصف
 للدر والخطوط وغيرها في الصلاة
 في الصلاة من صاع افاه مسلم وهو
 نأثرت في نوب وطارات اصف
 للدر والخطوط وغيرها في الصلاة

مسلمه
 ولو كانا عليه فممنون او
 لا يمانتة فديكة متورقة لوجه الصلوة
 في الصلاة من صاع افاه مسلم وهو
 نأثرت في نوب وطارات اصف
 للدر والخطوط وغيرها في الصلاة
 في الصلاة من صاع افاه مسلم وهو
 نأثرت في نوب وطارات اصف
 للدر والخطوط وغيرها في الصلاة

صك ريت كان اخوانا محرابا في زينة ما كتبت دينار رحمة الله تعالى عليه عمدا احد بها انما ريت
 وسمعت سنة في الاخرى وثمان سنة فقالت الاله صغر لاجنه الكبر فقال ما راي تجرها
 حتى تجر بها هل تستم لنا ان تجر قفاكي تحرقا الله لم يعيدها قولا قال احترمت لنا بعدك
 والله قد فادق وانا ما فتق الاله صغر لاجنه الكبر انت لفتح يدك في النار اولادنا
 احضت فتق الاله الكبر بل انت تبديها فوضع الاله صغريا عليها ما حترمت ابي فقارة
 ورفعيها عنها فقار اعيدك فقد حنث ثنتين سنة ولو ذنبي يا اخي قال بعد ربنا اله و
 لوانبناه ورتكنا امرنا حنث سنة عام فقد تجا ورحنا وحقنا لاجنه سنة ودرست فقارة
 واحدا فاجاب الاله الكبر في ذلك فقالت قال تذهب لي من يدنا الى الطريق الحقم و
 يعطينا ديني الاسلام فاجمع رايها ان ان يذهبها ماك بن دينار رحمة الله تعالى عليه
 حتى يعرض عليها السلام فقصداه فاتباه فوجداه وهو فرسواد البصرة يدرك للفاقة و
 يعطهم وقد اجتمع عليه خلقا كثيرا فعلمنا وقع لصورها عليه فقصد الاله الكبر لاجنه الاله صغر قد

هذا الحديث
 في الصلاة
 في الصلاة
 في الصلاة

استاد و صاحب بزرگوار خدیجه فرمود رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و سلم هر که این عهد نامه هر روز در شب جمع بخواند خدا بیجا روزی او فراخ گرداند و از فتنه خدا بیجا او را نگاهدارد و اگر خواهد در سفر رود رسد این عهد نامه را بخواند و اگر کسی مرد بگردد بگردد با این عهد نامه را بنویسد و خورد دهد عمل روز عاقبت خلدی یابد و اگر خواهد که پیش جلد مگو یا میر برود این دعا را بخواند ان شاء الله تعالی بگردد بیاید و اگر در شب روز بخواند خدا بیجا تو را برقرار بگذرد سلامت کند و تو را بسیار است اما تا محقر

نوشته شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ. هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. اِنِّي اَعْتَدُ اِيْتِكَ هَذِهِ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا بِاَنِّي اَشْهَدُ نَبَاكَ اَنْتَ اللَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَحَدَاثِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ فَلَا تَكْطِبْنِي اِلَى نَفْسِي حُرَّافَةَ عَيْنٍ فَاَنْتَ اِنْ تَكَلَّمْتَنِي اِلَيْهَا تَقَرَّبْتَنِي اِلَى كَثْرَتِي وَ تَبَاعَدْتَنِي مِنْ اَحْسَنِ وَاِنِّي لَا اَتِيكَ اِلَّا بِرَحْمَتِكَ فَاَجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا حَتَّى تُوفِّيْتَنِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. اَنْتَ لَا تَخْلِفُ الْمِعَادَ. وَ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ خَيْرَ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ اَجْمَعِينَ. بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

این عهد نامه را هر روز در شب جمع بخواند خدا بیجا روزی او فراخ گرداند و از فتنه خدا بیجا او را نگاهدارد و اگر خواهد در سفر رود رسد این عهد نامه را بخواند و اگر کسی مرد بگردد بگردد با این عهد نامه را بنویسد و خورد دهد عمل روز عاقبت خلدی یابد و اگر خواهد که پیش جلد مگو یا میر برود این دعا را بخواند ان شاء الله تعالی بگردد بیاید و اگر در شب روز بخواند خدا بیجا تو را برقرار بگذرد سلامت کند و تو را بسیار است اما تا محقر

این عهد نامه را هر روز در شب جمع بخواند خدا بیجا روزی او فراخ گرداند و از فتنه خدا بیجا او را نگاهدارد و اگر خواهد در سفر رود رسد این عهد نامه را بخواند و اگر کسی مرد بگردد بگردد با این عهد نامه را بنویسد و خورد دهد عمل روز عاقبت خلدی یابد و اگر خواهد که پیش جلد مگو یا میر برود این دعا را بخواند ان شاء الله تعالی بگردد بیاید و اگر در شب روز بخواند خدا بیجا تو را برقرار بگذرد سلامت کند و تو را بسیار است اما تا محقر

این عهد نامه را هر روز در شب جمع بخواند خدا بیجا روزی او فراخ گرداند و از فتنه خدا بیجا او را نگاهدارد و اگر خواهد در سفر رود رسد این عهد نامه را بخواند و اگر کسی مرد بگردد بگردد با این عهد نامه را بنویسد و خورد دهد عمل روز عاقبت خلدی یابد و اگر خواهد که پیش جلد مگو یا میر برود این دعا را بخواند ان شاء الله تعالی بگردد بیاید و اگر در شب روز بخواند خدا بیجا تو را برقرار بگذرد سلامت کند و تو را بسیار است اما تا محقر

لور شترى صنفه
فيها غبار فذهب الغبار
عليها غبار شترى ما وصلت
كلها لليس ان يرها دره
فرزته شترى ١١

واذا ارتحل
علي القاف في امره وكمين
فمن نظر الى حسن ارجاءه ووقفه بابلوه
صورتا ١٢
المستبح لاربعه با تباع ١١
الغبار لا يملك الارض مع الارض
الشركة شترى ١١
واوكان

القاف
ان يبيع منقول
ولان القاف
ان يبيع دون عقار لان القاف
ولا ياتي بحفظه وبيع المنقول قبل العقار
من حفظه انما في احواله
عنه في القاب المستبح
١٢

الورثة ليرث
لو ادعوا عينا في ميراث ففقدوا
اشترى من هذا ميراث ففقدوا
لو ادعوا ميراثا او ميراثا
اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

ولو ادعوا احد عاهل
العقد فالقول في بيع الصحة فلو قام
البينة فينته مدعي الف داو ١٢
ولو ادعوا احد عاهل
اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

الورثة ليرث
لو ادعوا ميراثا او ميراثا
اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

اشترى من هذا ميراثا ففقدوا
١٢

که در این کتاب التبرک شیار اولیاء و احوال متبرعم سواد کان فرجه او بعد الحیات
 او تقیه موضع ای موضع او موضع مکان معین است اتفاقاً لکن بجز و از کتاب الاتفاق
 در التبرک کسب معتقد و در معنی غیر التبرک آن موضع عینه علی قبر الشریف صلی الله تعالی علیه و سلم
 و غیره از اولیاء او علی اشیائهم المتبرکة و یعزز فی حقها او کسب او کسب من کون الاحبار
 علامته سواد کان علی قبر او یا او شریف التبرک سبب اولان رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم وضع
 حجر اعظمی علی قبر عثمان ابن مظعون و رسولی العالمة رضی الله تعالی عنهما اللجاری علی قبر امیر المؤمنین حمزة
 رضی الله تعالی عنه و وضع علی عینها و کان متعجباً به ایمن رضی الله تعالی عنه و صدقه و قالت التهم مبارک طین کا
 بارکت یعمیل برهم علیهم السلام لیسعوب یوسف علیهم السلام و فرقا و یا عقاید معتد فی قبر اید الهدی
 فی تعلیم العلویة روی عن محمد بن الحسن التشیخی رحمه الله تعالی فی الجیورف رحمة الله تعالی علیه و علی و کسب
 الامام انا صیفة رحمة الله تعالی علیه کان یزور قبر امام محمد بن جعفر الصادق رضی الله تعالی عنه و کسب التبرک
 علی باب و قید حجر الذکر کان یوضع علیهم و یعلی للجاوید فی قنوجا و یطلب استغناء منه و یقول فی حق
 اراد رقیة التینی علیه الصلوة و السلام فلیزر قبر الامام محمد جعفر الصادق رضی الله تعالی عنه ۱۲ در این شرح حدیث

بسم الله الرحمن الرحیم

احمد بن محمد الطاهر المحمود الطاهر اسجد الباطن و الظاهر و الصلوة و السلام علی رسول الله کامل ما هو محمود و الله
 و آله و اصحابه اے استناد الاجم و الجواهر میگویند جامع ابن جوهر و لای بن صغیف امیر و در
 متعین محمود الطاهر الغزالی حریف بنفام مدبرک سید جلیا احسن تعالی علیه و لوالدیه که التبرک
 و باو شاه و توانا و قضا صف الداه و تراف معانی جنین میفرماید قوله تعالی و ان هذا صبر الی
 من تصیفا تبعوه و لا تتبع السبل فتفرق بکم من سبیل طبعی بد سبیلته شمار را
 نمودم که راست است پس فرمان دادم بر رفتن آن پس بگیرد این راه را و بد راه رود
 و بد ازین راه برآید دیگر یعنی یکیشها یا مختلف که شمار ابر کنند کند از راه راست است
 و کنند از دین رخا قاصد علیهم الصلوة و السلام متفرق امتی بثلثة و سبعون فرقة است و
 منها کتبه و واحد منها ناصیه و فری و ایتیه کلهم من النار الا سواد الاظم ترجمه پیغمبر فرمود
 الصلوة و السلام که زمانه آید که امت من متفرق می شود و یفقد و کسب شود و از ان جمله
 و در گروه دوزخی باشند و یکی پیشی و ازین مراد است و جماعت است که مشغول باعت
 عباد بود و بر او ایتیه جمله دوزخی باشند غیر سواد الاظم ای حدیث مراد از آن است از حکماء

از حکماء و علماء و کلمه در شش فصل و دو باب و درم و نام این رساله معرفه انما احبها
شد تا هر که این را بخواند کلمه مختلفه را بشناسد و از آنها برهنه کند و سیرا گردد و در راه راست
گیرد یعنی راه سنت و جماعت را استوار گردید به مشیت الهی تقابل باب در بیان سنت و جماعت و آنچه
بد و متعلق است چنانچه ایما و توحید و اسلام و معرفت و شریعت و دین و مذاهب و جهاد و ملک و قلم
عبدالله ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که شراط اهل سنت و جماعت عشره فصله تفصیلا
و توفیرا مختلفین و تعظیم القبلیین و مسح الخفین و الاطاعت من الاشیاء و اثبات القدرین و الصلوة
علا جبارتین و الصلوة خلف الامامین و علم امیر و صیغ و ترک الخروج علی الامامین ترجمه فرمود عبدالله
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که شراط اهل سنت و جماعت ما حضرت اند اول آنکه بزرگوار داشتن
صورت و حج را یعنی امیر المؤمنین ابوبکر و عمر فاروق رضی الله تعالی عنهما تا علیهم الصلوة و السلام
سب بر او عزالترا ترجمه فرمود یعنی پیغمبر علیه الصلوة و السلام بزرگوار داشتن صورت و حج را یعنی سب
خدا علی آتش دوزخ دویم معظم داشتن صورت و امام دارا یعنی امیر المؤمنین عثمان و امیر المؤمنین علی
رضی الله تعالی عنهما را فاما باید که در دو سینه هر چهار را است و در مرتبه کما فی علیهم الصلوة و السلام
تحت صولاء الاربعه اللذی قلب المؤمن وهو ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهما ترجمه فرمود
پیغمبر علیه الصلوة و السلام جمع نشود میان چهار نفر مگر در دل مؤمن و آنها ابوبکر و عمر و عثمان و علی است
الله تعالی عنهم سویم بزرگوار داشتن دو قبله یعنی بیت المقدس که قبله جمع است و بیت علیهم السلام که قبله
محمد علیه السلام است فتعظیم بیت المقدس بر مؤمنان مستحب است و تعظیم بیت احرام فرض است چنانچه
بر وقت نماز و در بیرون بیت احرام کنند نماز در آنجا چنانچه در فرض آمده است قوله تعالی و لکن
شطر المسجد الحرام و در داشتن سجود و سوره فی الحضر و فریضه بجز بجز بود از دو گواهی داد یعنی
از عهد نبویه گفت که فلان کجاست که است و پیغمبر بنا بر آن گفت که فلان کجاست که است کجاست دوزخی
قال علیه الصلوة و السلام لا لعلم العین الا هو ترجمه فرمود پیغمبر علیه الصلوة و السلام که هیچکس از
مگر خداست چنانچه میفرماید رسول الله علیه الصلوة و السلام لا تاخر و الاکان اما کثیرا و لا تیسرا
خطیبا کثیرا یعنی مشوخی از عذاب حضرت حق سبحانه و تعالی اگر چه باشد عذاب بسیار و شوکا امید از
رحمت بیچون اگر چه خطای تو بسیار است از آنکه خدا بیجا در قرآن مجید فرموده قوله تعالی لا تقطعون
رحمة الله ششم در این نماز گذاردن کما فی علیهم الصلوة و السلام صورتها خلف کل بر و حاج ترجمه
فرمود پیغمبر علیه الصلوة و السلام که نماز کنید پس هر یک در دو موضع گفته اند که این امر در مقدمه نماز جمع
است

خدا آیتها در شرع الهی نیست و در اخبار خود است خدا آیتهاست نه خبر خدا که ما در مصباح
که مذکور است و جماعت آن است که هر چه خبر است از خدا است و هر چه خبر است از نفس من است خبر خداست
خدا آیتها منور نماید تا احکام حکمت منی الله و احکام حکمت منی نفس است و اگر بگویند که اراده حق است
در شرع الهی پس اراده نبی از اراده من است و اگر بگویند که اراده حق است و هر چه خبر است از خداست
نبی عاقل و عاقل خداست و او را عقل منور داده اند تا خبر شرع را در حق و در عاقل او عیب بداند و حکم
علم عقل نبی است که علم علیه تعلیق است و العلم لا یعلم الا بالعلم الا بالعلم الا بالعلم الا بالعلم الا بالعلم
مردمان میگردند و بنابر دیوانه میباشند و بنابر دیوانه میباشند و بنابر دیوانه میباشند و بنابر دیوانه میباشند
چنانچه نماز و روزه و زکات و صدقه هر دو را در حق تعالی است و هر دو را در حق تعالی است و هر دو را در حق تعالی است
این دو حضرت آردینی باشد و معنی اسلام گرد نهادن لغو خداست یعنی گفته اند که میایماند اسلام
فرق نیست و بعضی گفته اند که فرق است زیرا که معنی اسلام گرد نهادن لغو خداست یعنی گفته اند که میایماند اسلام
که کسی نیست از او پیشتر غیر خدا عز و جل و محمد علیه تعلیق و اسلام رسول است و هر حق است و بنی است و
غایز او است دارد و هر کس را میباید و روزگار در ماه رمضان و کعبه بجا آورد اگر این باشد پس اگر مسلمان باشد
و معنی ایان گردیدن است بخداست و بنابر شکیان است و بر بولادی و بر فرزندان است و بتقدیر نیکی و بدی که از خداست
است و جهت بعد از تو هر که در بینها اعتقاد دارد او مؤمن باشد و معنی توحید یکی گفتن است خدا عز و جل را تا
نزدیک تمام فقها از اهل سنت و جماعت هیچ فرق نیست میان اسلام و توحید و معرفت و نیکی که از چهار
معنی موجب کفر است و معنی اعتقاد آن است که دل و جان را بر یکدیگر بندد یعنی متفق کند بر چیزی که پس
باشد و معنی شریعت را است پیدا بر است و مذکور است که اگر کسی گویند که در کار شریعت مجتهد باشد چون ابو حنیفه
رحمة الله تعالی علیه و هر صاحب هب و بر هر که صاحب شریعت باشد از آن است که بصاحب هب دیگر اقتدا کند و
حکم شریعت دیگر در شریعت دیگر باقی نماند که گفته اند آن را اتفاق خوانند و مجتهدان است که بگویند
بصاحب هب در حکم عقل و در آن واقف شد زیرا که اجتهاد معنی کوشیدن است و ملت گروه جمعی
شدند که گویند بر چیزی باقی و باطل و فرقه را همین حکم است و هر که در کیش اسلام ثابت باشد او مسلم
دیندار است اما امام اعظم رحمه الله تعالی علیه در فرقه اکبر آورده است در بنی چهار چیز است که
دیندار گردد و آن توحید و معرفت و ایمان و اسلام است جماعی است که بر حق بودن کرده شد و الله اعلم بالصواب
باب دوم در بیان هفتاد و دو گروه باطل در اصل است از هر گروه مستعمل است بر روزی گروه
بدین تفصیل بنفاد و در هر گروه می شوند و هر یک تفصیل علیهم علیهم ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی
و شش گروه که در اصل اند از هر گروه که در اصل اند از هر گروه که در اصل اند از هر گروه که در اصل اند

فصل اول در بیان معجزه گروه رافضیه که مشتمل برین است ایند علویّه و شیعیّه و الحاقیه و زیدیه و
 عباکیّه و امامیه و نزار و کرب و قضا و محبّه و لاعنیّه و راجعیه و مترجمیه و ابدیه اما در آنچه هر دو
 را اتفاق است این است که جماعت هیچ وقت اسفند ندانند و هیچ بر موزه روز ندانند و به شیخین تقوی
 کنند و از باران بغیر علیهم الصلوٰه و السلام سیرارند مگر از امیر مؤمنین علی رضی الله تعالی عنه و مکان
 برند که حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها حاضر تر است از عایشه رضی الله تعالی عنها و گویند که رسول بنفس
 خود در سالت نتواند استاد مگر بارک غیر و ابوطالبه و زبیر را نام بدینند و ایشان را مجتهدانند و نامه
 باشند از حضرت خدا بیجا و اقامت نماز تراویح را سنت ندانند و اگر کسی طلاق بیک لفظ گوید و
 نداند تا بطریق سنت گوید یعنی یکا یکا گفتن درین لحظه و طریقی دست را بردست هر چند
 سنت ندانند و خطیبان را لباس سیاه پوشند جائز ندانند و تعجیل در افطار روزه و در گذاردن نماز شب
 فور که آفتاب در آید سنت ندانند و در آخیر کنند قساقان روشن نمانند و آنچه اختلاف است میان ایشان
 این است علویّه امیر مؤمنین علی کرم الله وجهه را پیغمبر گویند که جبرائیل علیهم السلام بر محمد صلی الله تعالی علیه
 بر غلط آمد است ابویه علی را شریک گفت گویند هر که حضرت علی را رضی الله تعالی عنه از صحاب کبریا در
 ندانند او را کافر ندانند الحاقیه زمین هیچ وقت خالی از نبوت ندانند و گویند که پیغمبر عظیم نشد است
 گویند که جز اولاد علی رضی الله تعالی عنه در نماز دیگر امام نشاید بمانند جز اولاد علی بن ابی طالب امام ندانند
 امامیه زمین را جای ندانند از امام که غیب است و امامان ما جز نماز نگذارند و گویند که جز بنی هاشم خلفه از
 قومی دیگر روا نیست روایت گویند که هر که خود را بر دیگر فاضلتر دانند او را کافر گویند متناسخیه
 گویند که جای از کالبدی بر آید و در کالبد دیگر رود و لاعنیّه بر طلمه و زبیر و معاویه و عایشه صدیق رضی الله
 تعالی عنهم لعنت گویند خود را الله مزین و راجعیه گویند که امیر مؤمنین علی رضی الله تعالی عنه باز در دنیا
 آمد پیش از قیامت و امروز در ابر است و عداوت بگ است و برق در حشمت از سما بر است
 اولت و مترجمیه گویند که خروج کرد امام یحیی جبلیت پیشش آمدن بر باد
 در بیان دوازده گروه خارجیّه که مشتمل برین است ایند از زرقیه و راجعیه و تعلیقیّه و حادیه و خلفیه
 و کوزیه و کنزیه و معتزلیّه و مومنیّه و حکمیّه و احقیّه و مترجمیه اما در آنچه هر دو ازده را اتفاق
 این است که جماعت خرافات را حق ندانند و اهل قبله را گناه کافر گویند و بر باد عالم خروج کنند
 یعنی همین شوند و گویند که رضی الله تعالی عنه بر حق نبوت است بر معاویه رضی الله تعالی عنه خروج کرد و آنچه در میان
 این اختلاف است این است از زرقیه گویند که مؤمن در خواب هیچ نبیند زیر آنچه در منقطع است
 امامیه گویند که ای قوی است و علم است و نیست دور و شرط است بلکه سنت تعلیقه گویند که

بکار بخورست خدا تعالی اندر نه لطف و بتقدیر بر آید خادیه گویند که ای فرض است مجرب یعنی فرضیت آن ثابت
 نشاءت حلیفیه گویند که چون باشد هرگز از خدای کافر که فرزند گویند که گویند که در حکایت اندر از
 حالت شدت سخت بماند کینه گویند که مال زکوة فرض نیست و معتزله هر دو حکم را بیندازند یعنی از بدو بیجا
 بتقدیر خدا تعالی نیست زیرا آنچه این را عجز بود پس سزاوار آن را حکم دانند و گویند که ای کسب است و
 مخلوق است و گویند که قرآن حدیث است و آنچه در مصحف است حکایت قرآن است و نه قرآن و قولها بیجا
 مخلوق نیست و مردگان را از صدقه و دعا - زنده گان منقوت و حکم که ولایت شفاعت نیست غیر
 از نبوت و معراج تابیت ائمه پیش نبوت و کتاب منیران نیست و گذشتن بر پل صراط و مسلمان
 مانق درینا بهشت و دوزخ مانند یعنی امر و فرشتگان را فاضلتر دانند از مؤمنان و گویند که عقل
 و کافران برابر است و دیدار خدا تعالی که نخواهد دید و کما اولیا حق نیست و خدا تعالی آفریننده کار انگاه شد
 که بیافریند و روزی دهد آنگاه شد که روزی داد یعنی پیش ازین حالی و رازق نبود لغو با الله منها
 و عالم و قادر بذات خود است نه بعلم و قدرت یعنی خدا تعالی را صفت نیست آنچه در علم است هنوز در وجود دنیا
 ادراک است خوانند یعنی هر آنچه خواهد که در عدم است جوهر بود و هر چند پدید نبود و در آید که اهل بهشت بفرزند
 و بیخوشند و هر که شته شود با اهل خود میزند یعنی اگر گفته نشد کسی مرد و در عبادت قیامت منکرند حکمت
 آمدن و جبار و باج و ماحوج و مطلقه شد را بی حمله جایز دانند یا تا وید گویند که عطا فاضلتر است از
 علم و بعضی از این گویند که هر دو برابرند میگویند که پیغمبر علیه السلام را سخن با خدا تعالی غرض عقل
 در شب معراج تحقیق است که با واسطه شنید است حکمیه گویند که معراج عبارت است از بلند کردن علم
 و حاجتها - از منادیدار و نوع از جمله حکماء و قلم از تقدیر است و پیغمبر علیه السلام همیشه از وحی
 بود و بعد از آنکه و از پیش مردنی نیست و پیش از او نه مؤمن بود نه کافر و از ذلت معصوم اند و زرق
 حرام نیست و مثل این چیزها بسیار گویند که حمله است و همانند در حقیقه گویند که خدا تعالی بر مخلوق حکم است
 و نیز و یا گویند که ای لغیب طاعت شمرانیه گویند که هر که میرد از اعیان مراد است یعنی علم که در
 حیات کرم است بکار بیاید و نفع بدو رسد و نیز گویند که را همین اند چنانچه بوی را حین بی
 میاج است این است حج و دلیل خود کنند *اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَاَنُافٍ* و
كَلَّمَ لَتْنَهَيْنِ اِلَى شَمِّ الرَّحْمٰنِ بدرستی که زنان پیدا اند بر سر ما گلهها و هرگز
 میارند به بوی بویین گل فصل سوم در بیان دوزخ گروه چهارم که مشتمل برین است
 مضطرب افعالیه و معنی و مفروضه و بخاریه و قتیله و کالیه و سابقه و حبیبیه
 و فخریه و کالیه و معنی و مفروضه و بخاریه و قتیله و کالیه و سابقه و حبیبیه و فخریه

و بران فعل عریب نیست و افعالیه گویند خلق فعل است و لکن قدرت نیست و معنی گویند که
 فعل قدرت مرید است معرفیه گویند آنچه خدا بود شد یعنی درین است از کس چیزی بیرون
 آید بخاریه گویند که خدا بیجا خلق را آفرید بر علم نه بر معلوم و خلق را عذاب کنند بر فعلهای خویش نه
 بر فعلهای ایشان و معنی گویند که خیر آن است که بر آن کن باشد و راجعی و کس است که توان عاقبت
 وینجا و بدیگز که کم و بیش نه شود سابقه گویند که سعادت و شقاوت روز ازل نوشته اند پس
 الحاح و دندارد و از گناه با گذرد و جیبیه گویند که دست مرید را عذاب کنند و خدا تعالی
 دوت است خوفیه گویند که از خدا بترسند هر فرض نیست اگر خواهد کند و اگر خواهد نکند و بیجا
 نیست غیر از این و کفر و فکریه گویند که فکرت در صفت افضلتر است از ادراک فیضی که را علم زیادت شود عبادت
 از دست فرگردد و مالک مردم شریک باشد و هر که از زبان دردمان فرگردد و حریمیه گویند که بیرون از ملک
 باشد پس شریک باشد یا بدیه که او را عمل نیست و گویند که جمله بنی آدم از یک پدر و مادر اند پس در اینجا
 یک باشد در همه شریکند و آنکه منع کند و دهد ما خود را در امان گویند خدا چهار قسم درین دوازده
 گروه قدرتی که مشتمل بدین است اند اهدیه و توبیه و کسایه و شیطانیه و شریکیه و وحشیه
 و درانیه و ناکسیه و متروقیه و ناشیطیه و ظالمیه و منزلیه اما در آنچه هر دوازده را اتفاق است
 این است که گویند روان باشد چیزی که نزدیک است که قدرت نزدیک خدا است امان بود و سایر جهات را
 و احب اند و نمیکند از قدرت و تقدیر بیجا در از خدا است ندانند و از خود دانند و گویند که توفیق بعد از
 فعل است و جبریه گویند که توفیق پیش از فعل است اما در مذکور است و جهات هر دو برابرند و جهات
 در فقه اکبر مذکور است و گمان برینکه محتاج در خواب بود و گویند که نمیدانم که نزد خدا است یا مؤمنانم
 یا کافر و مشیاق را منکرند اما در آنچه هر دوازده را اختلاف است این است اهدیه گویند که بیجا
 بزدان و بدی از احقر است و توبیه گویند که فرض بر حق است و از سنت منکرند و کسایه
 گویند که نمیدانم افعال احوال مخلوق یا غیر مخلوق و شیطانیه گویند که خدا بیجا شیطان را بی اختیار
 یعنی شیطان وجود ندارد و شریکیه گویند که یا نیز مخلوق است در قرار و افعال احوال بند
 چیزی مخلوق است و چیزی غیر مخلوق و وحشیه گویند که عالم را فانی است و افعالها ما بکرم او است و
 در انیه گویند که همه منسوخ نه شود و ناکسیه گویند که کشید این بر امان در ابتدا متروقیه گویند که
 مؤمن بگناه کافر شود و توبیه قبول نه شود و ناشیطیه گویند که فرض است در عقل و درین قول ایشان بود
 است ظالمیه گویند که خدا تعالی شیخ است و ابتدا عالم را که نیاند و عالم قدیم است و منزلیه گویند
 که ما نمیدانیم که بدی را تقدیر کرده است یا نه فرض بیجا در اینجا و از گروه معطلیه که مشتمل

بین رسد این جمیع و مرایه و مترقیه و در رویه و مخلوقه عزیمت و جانیه و زنادقیه و نظیه
 و قبریته و درافعیه و حرقیه اما در آنچه هر دو در ذرا اتفاق است این است که گویند که ایمان بدست
 نه زبان و در سوال مسخر و غیره معصوم کوش و شک احوت و سخن محضت و علیهم السلام با خداست و میگردند
 و در آنچه اختلاف است این است جمیع گویند که با همها و صفیه خداست مخلوق اند غیر از چهار صفت
 چهارم علم قدرت و تخلیق و مشیت و مرایه گویند که خداست یعنی بیست و درین تو قیام
 و مترقیه گویند که خداست و در رویه گویند که هر که در دوزخ رود باز میروند و میمانند
 آن است که در دوزخ نرود و حرقیه گویند که هر که در دوزخ برآید و ازین یک نرود مانند
 و مخلوقه گویند که قرآن شریف مخلوق است و عزیمت گویند که محمد مصطفی علیه السلام است و اول نمود
 بلکه حکیم بود فایده گویند که بهشت در دوزخ قفا شوند و زنادقیه گویند که معراج است نمود و کجا نمود
 و خداست در دنیا دید شود و این قیامت را میگرداند گویند که عالم قدیم است و معدوم است
 و نظیه گویند که لفظ و موقوف یک است یعنی قرآن شریف سخن خواننده است که سخن خداست
 و ما میگویم که لفظ از الفاظ و قرآن از حدیث است و قبریته گویند که عذاب قبر است و درافعیه
 گویند که قرآن ما را استاده یگانه یعنی با ما است در آنکه میگویم که مخلوق یا غیر مخلوق فصل
 هشتم در بیان دوزخ و کفر و مشبه که مشتمل برین است اند تا رکیه و شانیه و راجیه و شاکیه و
 بهشتیه و عکسیه و منقوصیه و مستثنیه و از ریه و بدعیه و مشبهیه و حشویه تا رکیه گویند که بعد
 از اعیان چیزی فرض نیست هر که با آرد بعد از آن صوره خواهد آن کند و شاکیه گویند هر که یکبار کلمه
 طحیبت بگوید بعد از آن خواهد طاعت کند و خواه معصیت کند راجیه گویند که بنابر آن بفرمان بردار فرمان
 بردار نام کرم است و معصیت علی نام کرم است نه خود زیرا که ممکن است شاکیه که بر خلاف آن گردد
 شاکیه در ایام است آری بهشتیه گویند که ای علم است هر که جمله علمها و هنی اندازد کافر شود و
 عملیه گویند که ای علم است و منقوصیه گویند که ای کم و زیاد می شود و مستثنیه گویند که ما خود
 ایم الله است و استثنای استشاره و درین از ریه گویند که قیاس باطل است یعنی محبت را نشاید و
 بدعیه گویند که فرمان بردار باشد باید کرد اگر چه بگناه کرد و فواید مشبهیه گویند که حق تعالی آدم را
 بصورت خویش آفرید حشویه گویند که فرض و واجب نیست و محبت هم یک است زیرا که امر
 بی لفظ است بی مفاد و در کوه باطله کرم شد چون امک الهاد اما امام ابوالقاسم رحمه الله
 تعالی علیهم در رساله خود هفتی مذهبیک طلب لعنهم الله تعالی علیهم بدین اسمی شمرده اند این است کفر
 و دعوای و خلعت و زنا حقیقه و باطنیه و سراجیه و اشرفیه کفر راجیه گویند که ایمان اقرار

اقرار محض است از زبان و قرآن مجید محدث است و مخلوق است و مرده را در گور سبب است و درش
 گرفته سوال پرسند و گویند که معراج نزد بانی بود از زود و فترت و مایوت و مرجع و ولای و گویند که ولی قائل
 تر از نبی است و آنچه در مصحفهاست حکایت قرآن است و عرش جاهلی خداست و خدا عزوجل
 را هیچ خوانند و گویند که راست نزن خداست که کیفیت است و ملک است عاجز شود و مانع گردد و عوز و
 معرفت در دل و زبان مخلوق است غیر از سایر اشیاء و از زود است و امام غیر قریش را بنویسد
 علیه السلام بنفوسش محبت نیست بر خلق مگر در معراج و در معراج محمد علیه السلام خداست که در چشم
 سردی نبود و گمان بر بندگی عرش جاهلی است خداست و کرمی عباد دو پاره است و از اینها
 علیه السلام کفر و گناه آید و کراست و درت مرض نان در و تفکر در ذات و صفات خداست و در
 دارند و در برهه طبعها را قدیم دانند و سنا گمان را ماعلم تمام دارند و خوانند که سبب آن را تعبیر و
 ندارند در قرآن و تقدیر خداست و اوهی و قبلمه و حرار و طهارت زکات از حد علیکند گویند که ما خوانی
 ایم ان الله تعالی و در او بود که سبب نزد خداست و خوانند و نزد خلق کافر و یار بگزارن و قرآن مجید
 حرف است و حاقی را مخلوق مانند دانند اباحت گویند که خداست و دید شود در دنیا و آخرت و گناه
 زبان ندارد و تکلیف از دوستی برداشته شود و ختم کار است و باطنیه گویند حادثی
 که ملاقات قیامت است چنانچه خروج و باجوع و باجوع و در اینه الارض و بر آمدن آفتاب از
 مغرب نزول محشر علیه السلام و بر آمدن اهل کعبت تا و یک گفتند بر اهل بیت گویند که
 معراج مبعث است و از زود است پیغمبر علیه السلام و از زود است معراج گویند که معراج نوعی از
 ضروریات است و این شعریه از زود و نوع اندیک معتزله و دیگر نوع امام ابوحنیفه انعم رحمة الله تعالی
 علیه رفقه اکبر آورد است آن حکمیست که خداست جسم گویند و آن ملت از کرامت اند و اصل
 آنکه صورت مشرکین ملت باشد آن خروج هفتاد و دو ملت است و باشد و هر چه این
 ملتها نماند خلاف مذکوبت و جماعت اند هم باطل اند حق تعالی بکار بران راهها گذر
 نیارد و هر کس بر صراط مستقیم که شاعر است بذهب است و جماعت را از کبر است
 و آله الامجاد و اهل بیت است و اینها ملین و صفات الهی تعالی علیه ضری خلق محمد و آله و اهل بیت است

بر حکایت تاریخ الامم

تمام شد کتاب معرفت اهل اهل و زود و شبته ۲۷ در اول فصل ۱۳۰ در مسجد عبد
 الحکیم بمبئی وقت عصر در کلاس انظار و تلوین با آیتها خوانند با غنچه

ایام مسافرین و با
 درگاه سفر نه خود در معرفت
 نفس ضم کرد بعد از فعلی او بی غیر از ادراک
 سلام به گذران نظر دو گانه خود بجات مقتضای
 که مقیم از بیجا نسته تا خود تمام کند با در واقع خود منتظر سلام
 داد ایام نشسته خوار بر اندازد
 قدر آن منتظر سلام باشد و در روز و وقت
 آنکه نامان آن منتظر سلام باشد و در روز و وقت
 جانیزیت و افضا از خوار و در میان
 فرارنی تامل ایام
 فرارنی هم در
 بعد از رفتن دعوت مستجابیه در سوال الله علیه
 الصلوة و السلام فرموده است که پس هر
 فریفته دعای استجابیه در الفیض علیه الصلوة
 و السلام از فرغ العید الصلوة بکسب علی
 الثالث الشکر علی التوفیق و العذر علی
 التقصیر و الخوف علی التردد و الله اعلم
 بهیچا فرموده است که پس در این روزها
 خارج شود و در روزها نیز در این روزها
 شکر از توفیق دوام عذر بر تقصیر و ایام
 خوف از تردد و در روزها صلوة
 سودی ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰

ایام و خاتم فکر کم و
 و در خوار و در خوار
 ایام و خاتم فکر کم و
 و در خوار و در خوار

مسکه ایام استقامت کی اجنبی در پیش مقدمت او میگردد
 حضورها در میان ایام و مقدر یعنی بیشت ایام در پیش مقدمت که برابر
 ایام استقامت مرور بنده جایز است یا نه ۱۱ جواب مرور بار در پیش مقدمت جایز است
 در پیش ایام یا در میان ایام و مقدر میگردد ز سر آنکه ایام بمنزله تسلیم قوم خود است پس در پیش و
 گذشتن چون و افضا در میان قوم و در ایام حمت است دیگر جایز است ۱۲

جانان که پلا تنگ زری
 ز سر کسی م تا پید او تر له غما چیمینه

